

تا ملاحظه نماید و دیگر خبر تفسیر صور کما قال الله تبارک و تعالی  
 فی صوره المؤمنون فاذا تفتح فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ  
 لا یسألون و دیگر در سوره نمل و یوم یفتح فی الصور فصرع من  
 فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله ایضا در سوره ق و تفتح  
 فی الصور ذلک یوم الوعد ایضا در سوره نبا یوم یفتح فی الصور  
 فأتون أفواجا و دیگر در سوره الحامه فاذا تفتح فی الصور تفتح واحده  
 و حلیت الارض و الجبال مد کادک و واحده یومئذ وقعت الواقعة  
 ایضا یوم یفتح فی الصور و تخسر المجرمین یومئذ ذرنا مرکابک  
 در باب مذکور ملاحظه کنی ادراک میکنی که مفصو از تفسیر صور  
 بوده و مولوی در معنی صور در مشوی اشاره فرموده است . . .

|  |   |
|--|---|
| مریه را از ایشان جداست و نما<br>بر محمد را و از شان اندریدن<br>بانک حق آمد همه بر خواستیم<br>ابد از انقاس شان بانک بخت<br>اندرین آباء میار و سبق<br>درو باسد این چنین تفحات را | همین که اسرافیل و قند اولیا<br>جانهای مرده اند کور من<br>ما بر دهم و بجلی کاستیم<br>ضل باران بخاری با دخت<br>گفت پیغمبر که تفسیرهای حق<br>کوشش در دیدن اوقات را |
|--|---|

نقشه آمد شمارا دید و رفت  
 و آنکه جا بد بود خرد و بافتنش

هر که را مجنوناست جان بخشید و  
 وای آنجا که کرد و رفتنش

اینست معنی صورت و آیه آنکه در قرآن مخصوص جبال نازل شده این است

قوله تعالى في سورة التمل و نرى الجبال كأنها جامدة وهي تمر

مر السحاب الخ یعنی و بینی کوهها را پنداری از او جای خود ایستاد

و حال آنکه میرود و میگذرد و رفتن او در سرعت و عرض شد که این علیا

مستند که خود را اصل ایمان میدانند و ایستاده کی میگذرد در احوال

افعال حال آنکه در میروند چون رفتن او در سرعت فی سورة الواقعة و

بَسَّ الْجِبَالُ بَسًّا فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا یعنی در آمده شود کوهها

را در آن پس باشد عباری پراکنده که دیده میشوند یعنی چون احکام

جدید میشود و احکام قبل عینی و ناثر احکام قبل برداشته میشود

از کفارشان اثری و ثمری مشرب میشود اینست که در نظر عیانند

مگر چون عباری پراکنده و در سورة قارعه وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ

الْمَنْقُوشِ و کرد کوهها مانند پشم زده شد قوله فی سورة المزمل

يَوْمَ تَرْجَفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيرًا مَّخْتَلِفًا یعنی

دو زبک مضطرب و لرزان شود ارض و کوهها پس کوهها مثل زبل

پراکنده شوند از زمین آیه معلومست که مقصود این جبال نبوده و نیست

زیرا که هرگز سنک چشم نمیشود و در سوره مرسلات و اِذَا الْجِبَالُ نُفِثَتْ و  
 انگاه که کوهها پراکنده گردند یعنی در پیکری منفق نباشند و هر یک از  
 برای خود پیکر داشته باشند با آنکه اتفاق شان مبدل بنفاق گردد  
 نحو ذلك وفي سورة التبا و سُرَّتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سُرَابًا یعنی و در آن  
 کرد کوهها پس بشد سراب یعنی بظلمه نمایش دارند لکن حقیقت <sup>ند</sup>  
 و حقیقت از میان شان منفع میشود و در سوره نکور و اِذَا الْجِبَالُ  
 سُرَّتْ یعنی و انگاه که کوهها روند شوند یعنی فرار کنند از مطلع  
 ظهور و ادبار کنند از حق یعنی روگردانند شوند و دیگر میفرماید  
 سوره طه و لَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبٌّ لَيْسَ فَعْدُهَا  
 فَاَعَاصِفُهَا یعنی میپرسند ترا از کوهها پس بگو پراکنده سازد  
 اند پروردگار من پراکنده ساختنی پس بگذارد زمین را هموار اگر  
 حرب تفکر بنمائی در آیات الله بمقصود خواهی رسید و در  
 و اقم قیامت فی سوره الزمر میفرماید قوله تعالى مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ  
 قَدْرِهِ وَالْاَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ یعنی صف نکردند <sup>ایشان</sup>  
 خدای را و عظیم نکردند چنانچه حق قدر و تعظیم وی باشد در زمین <sup>همه</sup>  
 آن بدست گرفته وی باشد در روز قیامت و شکی نیست که از ارض <sup>مقصود</sup>

دیگر مراد است چنانچه در سوره ابراهیم میفرماید **يَوْمَ يُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ**  
**الْأَرْضِ** و در معانی میفرماید در سوره انفصاف **وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ**  
 و در مورد میفرماید **إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا** و در جانی در سوره **فِي**  
**يَوْمٍ نَسُفُ الْأَرْضَ جَنَّتُمْ سِرَاعًا ذَلِكُمْ حَسْرَةً عَلَيْنَا يَبِئْسَ كَذَلِكَ** <sup>میفرماید</sup>  
 در سوره روم **فَانظُرُوا إِلَى الْأَنْبَاءِ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ كَيْفَ بَدَّلْنَا بَدَلًا**  
**لِخَلْقٍ آخَرَ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ أَلَمْ نَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا**  
 فی ضمیر الصافی روی فی الاخیال عن الباقر قال بحسبها الله تعالى بالقائم  
 بعد موتها یعنی کفر اهلها و الکافر میت **أَيضًا قَوْلُهُ تَعَالَى فِي سُورَةِ الْحَاقَّةِ**  
**وَحِيلَ الْأَرْضَ وَالْجِبَالَ فَذُكِّرًا دَكَّةً وَإِحْدَهُ** <sup>میفرماید</sup> **أَيضًا قَوْلُهُ تَعَالَى فِي سُورَةِ**  
**الْمَزْمَلِ يَوْمَ نَرُجُّ الْأَرْضَ وَالْجِبَالَ أَلَمْ نَحْ** حال ملاحظه کن در معانی <sup>میفرماید</sup>  
 زمین آن بدست گرفته و می باشد در یوم قیامت و در موقعی میفرماید  
 روزی که بدل کرده شود زمین بر زمین دیگر و در مورد آنکه که زمین  
 کشیده شود و در موضعی چون جنبانند شود جنبانند و در جانی  
 میفرماید **رَوَيْكَ شَكَاةً** <sup>ارض</sup> **شُدَّ وَدَرَجَتِي دَرَنَكِي سُبَى نَائِمَةٌ رَحْمَتُ**  
 خدا بعلی چگونه زنده میکرد و اند زمین را پس از مردگی **كَذَلِكَ وَ**  
 برداشته شود زمین و کوهها از اماکن خود همچون روزی که بر زمین

در آمد و بچند کوهها حال نیک نظر کن در آیات شاید معنی ارض را  
 اورد که کنی و دیگر از نشانه های قیامت ریزش کواکبست و مقصود از نجوم  
 و کواکب نفوسی هستند که مشهور و جهاتند و معروف افاف و بیاس علم  
 فضل در میان نام ظاهر و چون از اشرف افان شمس حقیقت در یوم ظهور  
 محروم شوند محو و نابود گردند چنانچه میفرماید در سوره مرسلان **فَأَذِ  
 النَّجْمِ رَطِيثٌ** یعنی انگاه که ستارگان محو کرده شوند و دیگر **وَإِذَا  
 النَّجْمُ كَادَتْ** یعنی انگاه که ستارگان پیره شوند **وَإِذَا الْكَوَاكِبُ  
 انشُرَّتْ** یعنی انگاه که کواکب فرو ریزد و همچنین در حق کواکب **فَلَاك  
 نوحید و نجوم سما** نیز میفرماید **وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ** یعنی فهم بشاره  
 چون فرماید فی تفسیر الصافی روی القمی عن الرضاه **ان النجوم رسول**  
 پس معلوم است که از برای نجوم هم معانی کثیره اطلاق شد چنانچه در عا  
 نده میفرماید **إِنَّ الْأَنْجُمَ الزَّاهِرَةَ** که مقصود آنست که ماند اگر مقصود  
 از **إِذَا النَّجْمُ رَطِيثٌ** فی سوره التکویر **وَإِذَا النَّجْمُ كَادَتْ** در سوره انفطار  
**وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انشُرَّتْ** این کواکب ظاهری مراد باشد این کوه ارض جای یکی  
 از کواکب آسمانی ندارد انوقت چگونه این همه کواکب آسمانی فرو میریزد پس  
 معنی کواکب اعدا که کن **كذلك** شمس و قمر چنانچه قبل عرض شد هرگاه

انصافی باشد از تلویح این آیات ادراک مینماید که مفصوحه بوده قوله  
 تبارک و تعالی فی سورة التکویر اذ الشمس کورت یعنی چون آفتاب دریم  
 بپسند شود و در معانی مینماید در سورة الرحمن الشمس والقمر  
 یحسبان یعنی شمس و قمر و ندیمتیم و در جای دیگر مینماید فی سورة  
 القیمة فاذا برقی البصر و خفا القمر و جمیع الشمس و القمر که در  
 اشاره شد و در معانی مینماید فی سورة الشمس و الشمس و ضحیها و  
 القمر اذ انقلبها یعنی سو کند بافتاب و تابش وی و بپای چون از پاره  
 ایضا مینماید در سورة مدثر کلا و القمر انھی ملاحظه کن کسین  
 چه قدر منافات دارد در جای مینماید که شمس و قمر راجع میشوند  
 بچین و در معانی خو سبحانه و تعالی شمس و قمر هم یاد مینماید و در  
 جای دیگر مینماید در سورة حج الز و ان الله یجد له من فی السما  
 و من فی الارض و الشمس و القمر و النجوم و الجبال و البحر و الدوا  
 و کثیر من الناس و کثیر من العذاب الخ بر مخلوقیکه اطاعت  
 حضرتعالی را میکند و ساجد و خاضع است دیگر از برای چه خلاف  
 عالم که یکی از صفات وی رحمت است و دیگری وجه او را بجهت می  
 فاهم و لانک من العاقلین كذلك در سما چنانچه در فصل دوم

اشاره شد که از برای سماء معانی کثیره اطلاق شده اکنون بعضی از  
 آیهائی را که درباره سماء نازل کرده بده در سلك محراب میآورم تا آنکه بر شما  
 سبیل هدایت منکشف گردد قوله تعالی فی الفرقان فی سورة الانشقاق  
 اِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ یعنی نگاه که آسمان شکافته شود در سورة انفطارت  
 اِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ و دیگر در سورة براء وَفُجِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا  
 یعنی گشوده شد آسمان پس باشد از برای آسمان درها و در جای دیگر  
 میفرماید در سورة معارج یَوْمَ نَكُونُ السَّمَاءُ كَالرَّهْلِ یعنی روزی که  
 کرد آسمان مانند فلکی کدابخه ایضا در سورة انبیا یَوْمَ نَطْوِي  
 السَّمَاءَ كَطَيِّبِ التَّيْلِ لِلْكَائِبِ یعنی روزی که طی کنیم و در هم بچسبیم آسمان  
 را چون بچسبیدن طومار برای کتابت و دیگر میفرماید در سورة الرحمن  
 فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ یعنی چون بشکافند  
 آسمان پس گردد سرخ یعنی برنگ گل سرخ چون آیدیم احمر و در جای  
 دیگر میفرماید در سورة تکویر وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ یعنی و نگاه که  
 آسمان برکنده شود و دیگر میفرماید در سورة دخان یَوْمَ نَأْتِي السَّمَاءَ  
 مِدْحَانٍ مَبِينٍ یعنی روزی که بیاید آسمان بدو اشکارا و دیگر  
 در سورة فرقان یَوْمَ نَشَقُّ السَّمَاءَ بِالرَّحْمِ روزی که شکافته شود

آسان بارود دیگر میفرماید در سوره انفیا **يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّبٍ لِّلْجَلَدِ**  
**لِلْكَتَبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نَعْبُدُهُ وَعَدَّ عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ** یعنی  
 روزی که طی کنیم و بریم بچشم آسان را همچون بچیدن طومار برای نوشتن  
 و کتابت کردن همچنانکه فرمودیم اول خلق باز کردیم آفرین یعنی بعد از آنکه  
 طی کردیم و بریم بچشمیم باز دود و دمه بر کردیم و وعده دادیم با عاده  
 وعده دادنی بریاست و فاکرین بان بدرستی که ماکنده ایم یعنی این فعل  
 را خواصیم کرد و دیگر در سوره زمر میفرماید **وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ**  
**وَآلَارْضُ حَبِيبًا مُّبْتَضَّةً يَوْمَ الْعِثْمَةِ** و **السَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ** سبحانه  
**وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ** یعنی وصف نکردند ایشان خدای را و تعظیم  
 نکردند چنانکه حق قدر و تعظیم وی باشد و زمین هم آن بدست گرفته  
 وی باشد در روز قیامت و آسمانها در بچیده شده بيمين و پاک و  
 است خدا و بر فراز است از آنچه شرک میاورند و وعده و **السَّمَاوَاتُ رُفَعَهَا** و  
**وَضَعَهَا الْمِيزَانَ** را نیز فرموده از همین معانی ظاهر است آیات هم مفهوم میشود  
 که مراد این آسان دنیوی بنوده و اگر این آیات مذکوره از برای قیامتند  
 نیز باشد بان علانات و نشانهها و تاویل نداشته باشد با آمدن قیامت  
 بناگاه منافات کلی دارد و بجم میخورد کما قال الله تبارك و تعالی **لَمَّا**



فی سوره النحل وَ لِلّٰهِ غَيْبُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ مَا اَمْرُ السَّاعَةِ اِلَّا كَلِمٰتٍ  
 الْبَصِيْرَ اَوْ هُوَ اَقْرَبُ اِنَّ اللّٰهَ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ <sup>یعنی</sup> مرخداى رات دان  
 خانی اسماها وزمین و بنیت کار فایمات مکرمانند کرب بن چشم <sup>یعنی</sup>  
 یک چشم بر هم زدن و ساعتهم معنی دارد در سوره زخرف میفرماید  
 هَلْ يَنْظُرُونَ اِلَّا السَّاعَةَ اَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ و اگر  
 مقصود از فایمات ظهور و جمال بمثال طلعت قدم جل ذکره <sup>یعنی</sup> الا عظم  
 نبوده باشد پس بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ چه معنی دارد <sup>یعنی</sup> ایضا در سوره  
 زخرف میفرماید و الْاَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ اِلَّا لِبَغْيٍ  
<sup>یعنی</sup> چه ایضا میفرماید در سوره یوسف اَفَا مَيَّنَّا اَنْ نَأْتِيَهُمْ  
 غَائِبَةً مِنْ عَذَابِ اللّٰهِ اَوْ نَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ  
<sup>یعنی</sup> آیا این هستند که ایدایشان را عفو می پوشیده از عذابهای  
 الهی بایباید بدیشان فایمات ناکهان و ایشان ندانند آمدن را  
<sup>یعنی</sup> ادراک نکند و شاهد دیگر بر آنکه مراد از فایمات اليوم است  
 این آیه مبارکه در سوره رومات و يَوْمَ نَقُومُ السَّاعَةَ يَوْمَئِذٍ  
 يَتَفَرَّقُونَ و از برای ثبوت این آیه شریفه کافیت قوله تعالى في سورة  
 السَّابِقِ يَوْمَ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ و باعن بَعْضُكُمْ بَعْضًا

پس روز قیامت کافر شوند بعضی مر بعضی اولعت کنند بعضی از شما  
 مر بعضی را چنانکه اليوم مشاهده میشود تاویج این ایه را ملاحظه کن  
 قوله تعالى في سورة الجدة اِنَّ رَبَّكَ هُوَ بِفَضْلِ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ  
 بِيْنًا كَا ثُوَابِنِهٖ يَخْتَلِفُوْنَ و دیگر میفرماید قوله تعالى في سورة الحج اِنَّ  
 الدِّينَ اٰمَنُوْا وَ الَّذِيْنَ هَادُوْا وَ الصّٰبِغِيْنَ وَ الضّٰرِيْنَ وَ الْحٰجِرِيْنَ  
 وَ الَّذِيْنَ اَشْرَكُوْا اِنَّ اللّٰهَ بِفَضْلِ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ اِنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ  
 شَيْءٍ شٰهِيْدٌ و هرگاه وقوع قیامت با آن شرایط موهوم باشد آن  
 انشی که کرد اگر محشر را احاطه نموده و فر گرفته و آن هوهای <sup>فرد</sup>  
 از کجا خلق را با قدرت آنکه بگذراند تکفیر و لعن کنند با فی ما بین ایشان  
 اختلاف واقع شود و خصومت پیدا شود با وجود این هوها پس آن  
 نَابِيَهُمْ بَعَثْنَا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُوْنَ و دیگر چه معنی دارد پس بین انسان  
 شرایط موهوم مقصود و منظور نبوده و مراد این بوده که گروهی  
 اهل ایمان میگردند و خلق کبری اهل شرك و کفر و طغیان و باغیان  
 با طله که در دست دارند بر اهل ایمان خصومت و عداوت خود را  
 ظاهر و آشکار می نمایند اینست که فیما بین ایشان فضل واقع میشود  
 دیگر پس از آنکه قوم سوال کردند از سیدنا نام علیه الصلوة والسلام که

ابا فاطمات و حشرو نشرکی خواهد بود در جواب از سماء مشیت ربانی و  
 مطلع امر عز حمدانی این آیه وافی هدایه نازل کرد بد فوله تعالی **و  
 سُورَةُ النَّبَاِ فَلَا يَمُنُّ بِوَحْيِي الْيَتِيمِ اِنَّمَا الْهٰكِمُ اِلٰهُ وَاِجِدْ فِهْدَا نَمُّ مَلِكُو  
 قَانِ تَوَلَّوْا فَاَقْبَلْ اَذْنٰكُمُ عَلٰى سَوَآءٍ وَاِنْ اَدْرٰى اَقْرَبٰ اَم تَبْعِدُ مَا تُوْعَدُوْنَ  
 اِنَّهٗ يَعْلَمُ الْجَهْرَمِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُوْنَ وَاِنْ اَدْرٰى لَعَلَّهٗ فِتْنَةٌ لَّكُمْ  
 وَمَنْعًا لِّلْجَنِّ بَعْضِ بَعْضٍ وَاِنْ تَوَلَّوْا فَاَقْبَلْ اَذْنٰكُمُ عَلٰى سَوَآءٍ وَاِنْ اَدْرٰى لَعَلَّهٗ فِتْنَةٌ لَّكُمْ  
 وَمَنْعًا لِّلْجَنِّ بَعْضِ بَعْضٍ** جز این نیست که وحی فرستاده بشود  
 بسوی من که جز این نیست که خدا بپنداری بگانه و بگنا است پس ابا  
 صمد شما کردن نهاده کان مفضی وحی را پس اگر برگردند پس بگو اگاه  
 کردم شما بر سوتیه یعنی من اگاه کردم شما از آنچه من وحی آمده و بر شما  
 روشن شد و عبادانم من ابا فرد بکت باد و آنچه وعده داده شده اید  
 بدان از حشرو و فاطمات بدرسند که خدا بپنداری میداند آشکارا  
 از سخن کافران در وطن اسلام و میداند آنچه سپوشید از حد بر پیغمبر <sup>جند</sup>  
 بر مسلمانان و عبادانم شاید در خزان از ما پیشی باشد مر شما را و شاید  
 بر خورداری بود ما هنگامی پس ای برادر عزیز قدری در اوقات مذ <sup>کو</sup>  
 تفکر کن خصوصاً در این کلمه مبارکه و این آندری لَعَلَّهٗ فِتْنَةٌ لَّكُمْ بلکه  
 منذ گزشتی و مطلب را اعدا کنی و دلیل دیگر که دال بر این مطلب است

ابن ایه مبارکه است که میفرماید قَوْمٌ يَدْعُونَ بِاللَّيْلِ عَنِ ذَنبِهِ اِنَّهُنَّ وَلَا  
 جَانٌّ وَدَبْكِرَا بِمَنْكَ اَزْ بَرَايْ خَبْرٌ عَثْ مُوْرِدُ رِفْرَفَانِ نَا زَلْشَدَهْ اَنْ اَبَا تَنْبَرْدُ  
 اِسْتِ بَرَانْ كَمْرَادِ اَزْ قِيَامَتِ ظَهْوٍ طَلَمَتْ اَعْلَى رُوْحٍ مِنْ الْمَلِكِ لَهْ الْفِدَاءُ اَسْتِ  
 وَ اَنْ اِبْنِ اِسْتِ قَوْلُهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِي سُوْرَةِ هُوْتِ وَ لَيْنِ قُلْتُ اِنَّكُمْ مَبْعُوْرُونَ  
 مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُوْلُنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا اِنْ هَذَا اِلَّا بَحْرٌ مُّبِيْنٌ وَ دَبْكِرُوْدُ  
 عَمَلِ اِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتِ وَلَا تَسْمَعُ الصَّخْمَ الدَّعَاةَ اِذَا وَ لَوْ اَمْدَبْرِيْنِ وَ مَا  
 اَنْتَ بِجَاهِدِي الْعَمِي عَنْ صَلَاتِهِمْ اِنْ تَسْمَعُ اِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِاِيْمَانِهِمْ مُسْلِمُونَ  
 یعنی بدرستی که تو سخن نمی توانی شنوایی مردگان را و نمی توانی شنوایی  
 گران را خواندن چون برگرددند از خواننده رو کردند گران و نیستی تو را  
 نمایند که در دلان را از کراهی ایشان یعنی قادر نیستی بر آنکه توفیق ایمان  
 دهی مشرکان را و نمی توانی مواعظ و نصایح قرآن را مگر آنرا که کرده  
 است بآیات کتاب ما چه ایمان ایشان را بران میدارد که لفظ قرآن را  
 فرامیگیرند و در معنی آن تدبیر مینمایند پس ایشان کردن خدا گانند  
 او امر و نواهی را آورده اند در وصفیکه ابو جهم از رو جهم و جهمی  
 نسبت بحضرت رسالت پتاهی کرده بود که ذکر آن لا یوق حال نبوت و  
 استماع مخلصانی جزو رضی الله عنه در آن روز شکار رفته بود چون

باز آمد و شکایت بی حرمی ابو جهل را حکایت کردند ختمنا له بر سر آن  
 ناپاک بیدار رفت و گمان خود را بر سر وی زد و کلمه شهادتین بر زبان  
 زانده بنور اسلام زنده گشت و ابو جهل در ظلمات گرفتار ماند و از امانت  
 شد و این آیه مبارکه نازل گردید فَوَلِّهِ نِبَارَكَ وَتَعَالَى شَانَهُ فِي مَوَدَّةِ  
 الْاِنْعَامِ اَوْ مَن كَانَ مِيْبَتًا فَاَحْبَبْنَا وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّارِ  
 كَمَن مَّثَلَهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِيْنَ مَا  
 كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ <sup>بمعنی آنکه</sup> <sup>بود</sup> <sup>مردی</sup> <sup>بگفت</sup> <sup>با جهل</sup> <sup>با ضلالت</sup> <sup>پس</sup> <sup>زنده</sup>  
 کردیم او را با سلام با علم با هدایت و دادیم مراد را نوری از حج و <sup>بر</sup>  
 نماز کند میان حق و باطل می رود بان نور در میان مردمان بر او <sup>است</sup>  
 پس این چنین کسی باشد یعنی نباشد مثل کسی که صفت او آنست که در  
 تاریکیها مانده نیست بیرون آید از آن همچین زینت داده شد <sup>است</sup>  
 برای کافران آنچه را میکنند از عبادت اصنام و این بود که ناپاک <sup>گفت</sup>  
 ثلوث منکدره مشرکین مشعل شد و فریاد بر آوردند که جزو کی <sup>مرد</sup>  
 و در چه وقت زنده شد و ابو جهل که هنوز زنده است و عمره این بود که  
 نیست جنون با مختصر میدادند و دیگر از این آیه مبارکه نیز مراد از  
 بوم بخت و حشر و شرم معلوم میشود و این آیه شریفه در جواب <sup>نازل</sup>

شد که با صحابه سید عالم گفتگو و حاجه می نمودند بآنکه دین ما الی یوم  
 بعث بر فرار است و فتح می شود و ایشان در جواب می گفتند که مفضل  
 ما شد و بعث امر و زات چنانکه خلاق عالم در کتاب مبارک ششم <sup>هد</sup> <sup>مید</sup>  
 قوله تعالی فی سورة الروم و قَالَ الَّذِینَ اٰوَنُوا الْعِلْمَ وَالْاِیْمَانَ لَقَدْ اٰتٰنَا  
 فِی کِتَابِنَا شِیْءًا لِّیَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا یَوْمُ الْبَعْثِ وَلَکِنَّمْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ  
 یعنی و گفتند آنکه داده شد اند دانش و ایمان را هر اینه مکمل نمودید در  
 کتاب خدا را روز بر آنکه بعثت پس اینست روز بر آنکه بعثت و لکن شما بودید که  
 میدانستید ایضا قوله تعالی فی سورة النحل و اَقْمُوا بِاٰیٰتِیْ حُجَّجًا بِاَعْمَامِهِمْ  
 لَا یَبِغْتُ اَللّٰهُ مِنْ یَمُوْنٍ بَلٰی و وَعَدَّ اَعْلٰیهِ حَقًّا و لَکِنَ اَکْثَرُ النَّاسِ لَا یَعْلَمُوْنَ  
 فی الواقع هر گاه کسی را مشری باشد از همین آیه مبارکه ادراک میکند <sup>معنی</sup>  
 یوم بعث را ایضا قوله تبارک و تعالی فی سورة النحل اَمْوَاطٌ غَیْرُ اَحْبَابٍ  
 و مَا یَشْعُرُوْنَ اَبَانَ یُبْعَثُوْنَ و ایضا قوله و اِنَّ السَّاعَةَ اَیُّبَةٌ لَا  
 تَرْتَبُ فِیْهَا و اِنَّ اَللّٰهَ یَبْعَثُ مَنْ فِی السُّوْرِ بِس بَدَان که مفضل  
 فی امت کبری ظهور و تجلی رحمت است و اینست که میفرماید در سورة فجر  
 کَلَّا اِذَا ذُکِّرَ الْاَرْضُ دُکَّ اَوْ دُکَّ و لَفْظ اَرْضُ عَرْضُ شَدَّ که بر معانی <sup>عده</sup>  
 اطلاق میشود چون ارض عرفان و ارض علم و ارض طوب و ارض حسد

و نحو ذلك وجاء رَبُّكَ وَالْمَلَكُ مَتَّاسِفًا یعنی آمد پروردگار تو و می  
 بیاید و فرشته صف صف یعنی یا پسند فرشتگان صفی پس از صفی و مراد از  
 ملائکه مفهوم است چنانچه در فصل دوم در حدیث ابن جعفر عرض شد و این  
 آیات است که آمدن امر اخلاق عالم در فرغان و عده داده است قوله تعالی  
 سورة النطفة یَوْمَ یَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِینَ و فرشت را عیبت شمار  
 که آیات الله امر و زات و کرمت را حکم بیند و خود را از باطل بترده تا بنویسند  
 الهی موفق شوی و ببقای طلعت بی مثال که عین لقاء الله است مشرق کردی  
 محظنه تفکر نمایند و ملاحظه کنند هرگاه جماعت بجهود بجهان حجتی که  
 حضرت موسی را شناخته بودند ناظران شده بودند باین است که حضرت <sup>ع</sup>  
 را انکار نمی نمودند و علائق آنکه در نورانی ذکر شده از خود حضرت صیح استیفا  
 می نمودند آنسر و آنچه در جواب می فرمودند از دعان می کردند که آنک در <sup>ف</sup>  
 ظهور حضرت محمد مصطفی چنانچه جماعت نصاری ملاحظه در قبلی  
 نمودند که چگونه نصیحتی بجمع الله را نموده اند با وجود اخبار و در نورانی  
 البتہ نکند بی سرو دکابنات را نمی نمودند همچنین اگر اهل فرغان نظر در <sup>میل</sup>  
 می کردند که با وجود این اخبار در نا جیل اربعه بجهه دلیل و برهان <sup>بص</sup>  
 خیر الا نام علیه لاف التخبیه والیلام را نمودند البتہ نقطه اولی <sup>بص</sup>

فداء را تکذیب نمی‌نمودند و همچنین اصل بیان اگر قدری نامتساوی بودند که  
 خود چگونه ایمان بنقطه اولی روح من فی الملك له الفداء آورده اند  
 باین ظهور اگر منکر نمی‌شدند کویا انصاف در میان خلق برداشته شده و هر  
 را که ملاحظه مینماید هر سعی و کوشش شان بر آنست که بعضی مزخرفات و مقترحات  
 و خبرهای واسطه از روی جعل نادانی مظالم هر حق الهیه را بدون جهت  
 و سبب رد نمایند من جمله شخصی از جماعت مصنف کتابی را تالیف و تصنیف  
 نموده مبنی بر اثبات و صدق دین مسیح و رد دین حضرت خیر الانام علیه  
 والسلام و نام آن را میزان الحقی نموده کذب و دروغی را بهی برعکس نماید  
 نام زکی کافور فی الحقیقه میزان الباطل است زیرا که منتها انما ض  
 بی انصافی را کرده من جمله مینویسد که حضرت روح الله احکام نورانی  
 را منسوخ نفرموده و حکم بیاطن نموده بلکه نسخ آنها را در آنجمل تفصیل  
 کرده و واضح فرموده است من جمله در نوراة حکم قربان و غسل و خانه  
 اورشلم که محل قربانکه بهودیان بود و حرمت یوم السبت و خان همدان  
 مرتفع فرمید و حکم طلاق را بهم زد اینها را با التمام تاویل نموده میگوید  
 اینها نسخ احکام نیستند و آن کلماتی را که در این خصوص دلیل آورده  
 اینست مینویسد اینکه در نوراة امر شده بود که بجهت امرزش کاهان



حیوانات را فریانی نمایند بدی است که چنین فریبها کما حقرا بنشینند  
 پوشانند و مفضو اصلی فریبها هم این نبوده است بلکه غمازه آن یک  
 فریانی بود که مسیح در وجود خود بعمل آورده و دیگر میگوید و غرض دیگر  
 از فریانی حیوانات ترك فریانی بان فریانی عظیم بوده ایضا بنویسد که  
 در تورات بجهت غسل و شست شوی بدن حکم شده غرض از این شستن  
 ها آن بود که عامل این عمل دریافت نماید که روح پیش از بدن محتاج  
 و شو و نظهرت پر شدن و نظهرت حیوان غمازه آن پاکی روحانی بود  
 که بواسطه آنجیل بعمل میاید در این حال دیگر چنان غسل و طهارت که  
 واجب نیست بلکه الا آن بطریق روحانی و باطنی بعمل میاید و دیگر  
 اینکه عبادتخانه اورشلیم که فریاد که محل عبادت یهودیان بود و خدا  
 خود را در آنجا چنان بیان می نمود که گوید در آن محل ساکن است غمازه این بود  
 که میباید دل آدمی مثل خدا باشد پس در صورتیکه آنجیل <sup>انجیل</sup> نیست  
 آوردن مسیح قلبا و صراحتا چنان مکان مقدس میبازد دیگر عبادتخانه  
 سنگی یعنی هیکل لازم نیست زیرا که آن هیکل روحانی که خانه سنگی  
 نمونه آن بود حال در درون کسانیکه قلبا بمسح ایمان آورده اند بنا  
 یافته است و دیگر آن روزهای عید که در تورات مقرر گشته بود که

احدی ماذون نبود که در آنجا مرتکب امری شود مگر اینکه با نامی حوس خود  
 مستغرق افکار امورات الهی و اخروی کرده آنها نمونه عبد قلی بودند  
 که عبادت از قریب یافتن بخدا و استحکام ساختن رابطه دوستی با طق  
 با و که قصد انجیل پنهان است که آدمی را بان مرتبه برساند و دیگر خسته  
 کردن که در نورا از برای طایفه یعنی اسرائیل مقرر گشته بود قطع نظر از  
 اینکه علامت ظاهری بود برای عهدی که در میان خدا و آن طایفه بود  
 نیز نمونه بود از قطع نمودن خواهر تقاضای چنانچه سبب ایمان آوردن  
 با انجیل قطع کردن خواهر تقاضای بعمل میاید زیرا که یکسکه فی الحقیقه بان  
 ایمان آورده است چنان قوی بهم میرسد که با خواسته های نفس اماره  
 خود مجادله کرده از مغلوب سازد و موافق اراده خداوندی رضایمان  
 و در عهد جدید علامت طایفه یهود یعنی اسرائیل روحانی با صفتی  
 همین است پس در این صورت خسته ظاهری دیگر لازم نیست از آن راه  
 که در طلب بطور روحانی بعمل میاید و دیگر احکام را خصوص در حکم طلا  
 منقوض شده و تا و پل نموده و در ایات استدلال نموده باینکه میباید  
 که تا آسمان و زمین برقرار است احکام انجیل و کتب عهد عتیق در حقیقت  
 و ایات استدلالیه این است که در فصل بیست و یکم انجیل لوقا فرموده

که آسمان و زمین خواهد گذشت و سخنان من زایل نخواهد شد و در آن  
 منی نیز ابیه شاهد آورده که مفصلا در فصل اول عرض شد و دیگر نکند  
 آن لزومی ندارد لکن در تعجب و تحیر که جماعت مضاری هرگاه بظان  
 این آیات متکلم میشوند برانکار و اعراض برستد الا نام علیه السلام پس  
 بچه حجت و برهان مؤمن و مصدقند بحضرت روح الله زیرا که اعتقاد  
 جماعت یهود این بود که آن پیغمبر بکه در نوراة موعود است باید مروج  
 مکه شریعت نوراة باشد و این جوان ناصیه که دعوی مسیحائی میکند  
 دو حکم بزرگ از نوراة را بر هم زد و دیگر منویسد که یکی از صفات پیغمبر  
 ایست که معجزه پایش کوبنها از وی بظهور رسیده باشد و چون  
 جماعت مشرکین و قوم یهود و جماعت مضاری از آنحضرت هر قدر <sup>طلب</sup>  
 آیات فخریه نمودند آنحضرت هر مرتبه بعد از آن منع کردند <sup>مصحف</sup>  
 از آیات و از برای ایشان ظاهر نفرمودند پس معلوم است که پیغمبر <sup>نبی</sup>  
 و این خبرهایی را که در قرآن از قبل خبر داده و بعد ظاهر گردید بر  
 فرض آنکه صحت داشته باشد و حسب اتفاقات و اینها معجزه <sup>نبی</sup>  
 حجاب آنکه پس باین دلیل معجزه حضرت مسیح نیز ثابت نمی شود چنانچه  
 در اجتهاد مذکور است که با حضرت مسیح گفتند که اگر فرزند خدای

و در دعوی صادقی بفرمانا این سنگها نان شود در جواب گفت نشی  
 شده است که انسان نه محض نان زند خواهد بود بلکه هر کلمه که از  
 دهان خدا صادر گردد و دیگر گفتند که اگر تو این الله هستی خود را از  
 اعلی باسفل ببند از والبتنه تو را ملائکه حفظ خواهند کرد انحضرت <sup>ص</sup>  
 کملکوبت لا یحرب الی رب الهک در فصل دوازدهم انجیل متی مذکور  
 که نسی چند از نویسندگان و فریبیان پاسخ داده گفتند ای استاد از تو خوا  
 دیدن اینی دارم ایشان را جواب داده گفت که طبقه شری زناکاران را  
 جنجو میبایند و جزای پوناه پیغمبر هیچ اینی بوی داده نخواهد شد  
 و در باب هشتم انجیل مرقس مذکور است و فریبیان بیرون شتافته با  
 وی آغاز مناظره نمودند و بر سبیل امتحان آن سماوی از وی خوا  
 گد لکیر کشته فرمود از هر چه این طبقه است را طلب میبایند بگرد  
 بشما میگویم که هیچ است با این طبقه داده نخواهد شد و در باب نازدهم  
 انجیل لوقا میفرماید چون مردم جمع میشدند شروع بتکلم فرموده که  
 بد طبقه هستند این طبقه چه طالب هستند اینی را و هیچ اینی با شما  
 داده نخواهد شد مگر آن پوناه یعنی پولس و در انجیل یوحنا میفرماید  
 که جماعت پیشو جعیسوی گفتند پس چه معجزه میکنی تا ما ببینیم و نورا

باور کنیم توجه کار میبکند پدران مادر دشت متن خورده اند چنانکه  
 نکارش بافته که نان برای خوردن از آسمان با خدا داد عیبی با آنها گفت  
 هر اینه من بشمار است میگویم که موسی بشماران آسمانی نداده است  
 بلکه پدرم نان آسمان حقیقی بشمارید هدنان خدا است که از آسمان  
 پائین میاید و بجهان زندگی میبخشد با و گفتند ای اما همیشه این  
 نان را میاید عیبی با آنها گفت نان جیات انکس که نبرد من میاید  
 هرگز کرسنه نخواهد شد و انکس که بمن ایمان آورد کاه نشسته  
 نخواهد شد آنخی بن مصداتی ابان مذکوره در اناجیل از بعد  
 ثابت و واضح گردید که قوم از حضرت روح الله طلب ابان و <sup>مغفل</sup>  
 نمودند و انحضرت انکار فرمودند و اینکه در اناجیل از بعد و زمان  
 مذکور است که انحضرت مرده زندگ میفرمودند صدقت و لکن  
 معنی جیات و موت را با یاد ادرالکلماتی که مفسر از موت و جیات در  
 کلمات مظاهر الهیه و مطالع عز صدائیه چه بوده و در قبل در  
 ابان عدد پنجاه خصوص ابان که در باره حمزه و ابو جیل نازل شد بود  
 اشاره شد و نیز در همان انجیل ابان چند مذکور است که دال بر این  
 مطلب چنانچه در انجیل مذکور است که شخصی پدرش صوفی

شده بود حضرت عیسیٰ فرمودند او را بعقب من بیا از آنحضرت  
 اجازت خواست که تخت اذن بدو بروم پدرم را دفن نموده مرا بخت  
 نماید آنحضرت در جواب فرمودند دع المولیٰ لیدفنوه المولیٰ ایضا  
 در انجیل میفرماید من قیامت و حیثاتم انکس که بر من ایمان میآورد با  
 وجود اینکه پیر زنده خواهد بود و هر آنکس که زنده است و بر من ایمان  
 میآورد ناباید نخواهد مرد ایضا میفرماید چون روح الله بالای  
 صلیب خواست صعود فرماید باواز بلند فریادی نموده روح را تسلیم  
 نمود که ناگاه پرده هیکل از بالا پائین دوپاره شده و زمین مرتع  
 گشته و سنگها شکافتند و فرها باز شدند و بسیاری از حیدها  
 مقدسین که آرمیده بودند برخوانند و بعد از برخاستن وی از  
 میان قبرها بیرون آمد در شهر مقدس داخل گشته و بر بسیاری نگاه  
 کرد بداندانتهی هر گاه این اسوات بظواهر از قبرها برخوانند بود  
 و روان شده داخل شهر کرده بودند بضمیمه که بسیاری از اهل  
 شهر ایشانرا مشاهده نموده بودند دیگر احدی را برای ادبار و انکار  
 نمیبود و البته خلق شورش و غوغا کرده بودند پس معلوم شد که مراد  
 از حیات ایمان بظواهر الهیه است و مراد از موت کفر و طغیان بر

ایشان است و دیگر چنانچه در کتابهای عشق آسمانی وعده ظهور خود  
 داده بود باز هم در قرآن در آیات عذبه وعده لغای خود را در این  
 ایام که آیام الله است و یوم قیامت کبری است و یوم لقاء الله است فرمود  
 قوله تعالی فی سورة الصکوت مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ  
 لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ یعنی هر که امیدوار باشد لغای خداست  
 و این بدرستی که مدتی که خدا بفرموده هر چند آید است و او  
 شنوا مکنار بندگانش و انا بضامر و اسرار ایشان و دیگر میفرماید  
 در سورة انعام فَدَخِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ بَعْنِي يُخَشَوْنَ كَذِبًا  
 کردند آنانکه تکذیب کردند بدیدار خدا ایضا میفرماید اِنَّ الَّذِي  
 لَا يَرْجُو لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَطَارَ نَوَاجِبُهَا وَالَّذِينَ نَهَمُّ عَنْ  
 اٰمَانَاتِنَا غَافِلُونَ ایضا در سورة هود وَاِذَا نَسَلْنَا عَلَيْهِمُ الْاٰمَانَ بِنَا  
 قَالَ الَّذِيْنَ لَا يَرْجُوْنَ لِقَانَا اِنَّهُمْ يَفْرٰوْنَ غِبْرًا هٰذَا و دیگر میفرماید  
 فی سورة الفرقان وَقَالَ الَّذِيْنَ لَا يَرْجُوْنَ لِقَانَا لَوْلَا اَنْزَلَ عَلَيْنَا  
 الْمَلٰٓئِكَةُ اَوْ نُنزِلُ رَبِّنَا لَفِدَا سَكِرَةٌ اَفِ اَنْفُسِهِمْ وَعَمُوا عَمُوًّا  
 کثیرا ایضا میفرماید قوله تعالی فی سورة الصکوت وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا  
 يَاۤ اٰیٰتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ اُولٰٓئِكَ يَسْتَوِيْنَ رَحْمٰتِيْ وَاُولٰٓئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ

أَلَيْسَ أَيْضًا وَآيَةٌ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ وَمَرَكَا كَهْنَةً  
 شود که مراد از لقاء لقاء و رحمت نه لقاء حق بنفسه چنانچه مفسرین بقاء  
 رحمت نفسی کرده اند جواب بدانکه مراد از لقاء مجلی و تبارک و تعالی  
 و این مجلی امریست ممکن چنانچه در فعل و فروع یافته و در آیات و اخبار و  
 اشاره شده اما در آیات قوله تعالی فی سورة الاعراف فَلَمَّا جَعَلْنَا دَعْوَةَ  
 لِلْجِبِلِّ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّمُوا صِعْقًا و دیگر میفرماید در سورة قصص  
 فَلَمَّا آتَيْنَاهَا نُودَىٰ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ  
 أَنْ يَا مُوسَىٰ إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ و اما در آنچه در دعای سمان  
 مذکور است وَ مَجْدِ الَّذِي مَجَلَّتْ بِهِ لَوْسِي كَلِمِكَ فِي طُورِ سِنَاءِ  
 وَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَلِقُكَ مِنْ قَبْلُ فِي مَجْدِ الْجَنَّةِ وَ لَا تَسْمَعُ صَوْتِكَ فِي  
 بَيْتِ إِبْرَاهِيمَ أَيْضًا در دعای مذکور است وَ يَبُورُ وَ حَمِيكَ الَّذِي مَجَلَّتْ  
 بِهِ الْجِبِلِّ فَجَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّمُوا صِعْقًا وَ مَجْدِكَ الَّذِي ظَهَرَ عَلَى  
 طُورِ سِنَاءِ تَكَلَّمَ بِهِ عَبْدُكَ وَ رَسُولُكَ مُوسَىٰ بْنُ عِمْرَانَ وَ بَطَلَيْكَ  
 فِي شَاخِرَةِ ظَهْرِكَ فِي جَبَلِ فَارَانَ بِرَبَوَاتِ الْقَدْسِيِّنِ وَ جَبُودِ الْمَلَايِكَةِ  
 الصَّافِيَةِ وَ امْرِئِ الْوَمْنِيِّنَ در خطبه طنجیه اشان میفرماید باینکه  
 منظر باشد بظهوریکه بدعوی الوهیت ظاهر میگردد قوله اِذَا صَاحَ



التاعوس وكبس الكابوس وتكلم الجاموس وقيل الكثير الخروف  
 فتوقوا ظهوركم مني من الشجرة على الطور ظاهر مكشوف و  
 معان مؤصوف وديكر در اين آيه مبارکه تفکر کن قوله تعالى في سورة  
 القيمة وجوه يومئذ ناظرة الى ربها ناظرة ومرجاء در كلمات امير  
 المؤمنين که در خطبات فرموده خوب ملاحظه کن و در ان تفکر و  
 غاف وايضا في داشته باشي البته ظهور مبارک جمال قدم جل ذكره  
 الاعظم را تصديق ميکني من جمله در خطبه سبغرايد الي ان قال انا  
 صاحب الخلق الاول قبل نوح الاول ولو علمتم ما بين ادم ونوح من  
 عجائب صطنعتها وام اهلكها فحق عليهم القول فبنس ما كانوا يفعلون  
 انا صاحب الطوفان الاول انا صاحب الطوفان الثاني انا صاحب سيل  
 العرم انا صاحب الاسر والمكونات انا صاحب عاد والجنات انا صاحب  
 ثمود والاباب انا مدثرها انا منزلها انا مرجعها انا مهلكها انا مدبر  
 انا بانيها انا واجبها انا مبنيها انا محييها انا الاول انا الاخر انا البا  
 انا الظاهر انا مع الكور انا مع الدود انا مع الظلم انا مع اللوح قبل  
 اللوح انا صاحب الازليّة الاولى الى ان قال انا مدبر العالم الاول  
 لا سائر هذه ولا غيركم هذه الخ ابد ربيع که سکره و هو من خلق را

وذكر

فرارگفته و اینده فلویشان را مگذرند و عوده نه چشم بیانی و نه گوش شنوا  
 و بعلت عدم تفکر و تدبیر مگذارند و میگویند اینست که در جمل و نادانی خود  
 ماندند و بمثابه عنکبوت بر خود میفتند و شاعر میگوید و هرگاه خواهی  
 باشی ایشان را از وادی ضلالت بتورهدایت دعوت کنی گوش بدهند  
 اینست که پروردگار عالم در قرآن که فاروقین امام است این بوم را خبر میدهد  
 و میفرماید در سوره مدثر فَاَسْتَفْعِمُ سَفَاعَةَ الشَّافِعِينَ فَالْمُحَمَّرِينَ  
 التَّذْكَرَةَ مِعْرَضِينَ كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَبُونِ بِعِیْ  
 سود نکند ایشان را شفاعت کندگان پس چیست مر ایشان را  
 که از پند روگردانند و با ایشان خروهای رسیده اند که گریخته باشند  
 شهر شعر روا باشد انا الحقی از درختی چرا بنود روا از نیک نیتی  
 ایجان من این بزم من بدیجات که اصول دین تقلیدی نیست و باید نظر  
 نمود و معرفت حق را تحصیل کرد و مظاهر قدسیه الهیه را تصدیق نمود  
 و نباید گوش با خوال علمانی که مبنای ایشان بر غرض است و منبع جناد  
 و مانع عبادتند داد زیرا که این اشخاص خیالی ندانند مگر ریاست  
 ظاهره از برای خود و امیر المؤمنین محک و میزان از برای شناختن  
 این ظاهر در دست داده چنانکه میفرماید وَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الصَّغَاةِ

صائغ الف حافظ الدین بن خالق طاهوا مطبعا لام مولاه فطالعوام آن  
 بنقد و و امر بنقلید هم در فروع است نه در اصول این و این ما نشت و انکا  
 علیا عضو این زمان بنوده و نیت بلکه در هر زمانی از زمانه و هر دور  
 از او و در عصری از اعصار که احدی از مظاهر الهیه و مطالع مذکور  
 و مشارف انوار صمدانیه از عالم غیب بر سر مشهور و خرامیدند و از سر و دین  
 بی حجاب کشف نقاب فرمودند و دعوی اتی رسول رب العالمین نمودند  
 علمای انصار از انحال هویه اعراض کردند و چشم از انصاف پوشیده به  
 اعراضات گوشیدند و از راه عداوت بلیجات برآمده سده مردم میشدند  
 و خلق خدا را در ضلالت و گمراهی می افکندند چنانکه حضرت عیسی <sup>علیه السلام</sup> در  
 بیت و سوم انجیل می اشاره میفرماید و ان این است انکاء عیسی <sup>علیه السلام</sup> با انجا  
 و شاگردان خود تکلم فرموده گفت که نویسد کان و فریبان بر کسی می  
 تشنه اند پس هر چه شاد امر کنند فرایگردد و بکار برید لکن چون اعمال  
 آنها عمل نمایند زانو که میگویند و نمکنند زیرا که بارهای گران <sup>بسیار</sup>  
 را می بندند و بر شاخهای خلق میگذرانند لکن بیک انگشتی از انگشتان  
 خود آنها را حرکت نمیدهند و تمامی اعمال خود را بجهت آنکه منظور <sup>خلق</sup>  
 گردند بجا میارند چه نویذند های خویش را عرض می نمایند و دانستند

لباس خود را بزرگ بپازند و دوش میدارند در ضایقها بالای بخار  
 را و در مجامع صدر را و سلام را در بازارها و اینکه از زبانهای خلق بر  
 رقی خوانده شوند آنضا در همان فصل صفر باید ای نویسندگان  
 فریبان رباکار وای بر حال شما از آنکه درهای ملکوت آسان را بر روی  
 خلق می بندید چنانچه نه خود داخل بشوید و نه داخل شوندگان را از  
 دخول میدهد وای بر حال شما ای نویسندگان رباکاران رو که  
 خانه های بیوه زنان را بلعید و طول نماز را بجهت روپوش نجاسا رید  
 بنا بر این شد بدترین عذابها را خواهد یافت انتهى و دیگر از برای  
 ثبوت این ظواهر اعظم مرگه انصافی باشد این حدیث شریف که اینست  
 چنانکه در کتاب مجمع البحرین در لفظ عجم و در کتاب اصول کافی در باب  
 ان الامام منی بعلم ان الامر قد صار الیه مذکور است باسناده عن  
 بن محمد عن معلى بن محمد عن علی بن اسباط قال قال فلک للرضا ان رجلا  
 سعى اخاک ابراهیم بذکر ان اباک فی الحیوة و انک من ذلك ما لا یعلم  
 فقال سبحان الله بموت رسول الله و لا بموت موسى قد و الله ماضی  
 کما ماضی رسول الله و لکن الله ببارک و تعالی لیزل منذ قبضت نبیة  
 سلم جبرائیل بن محمد الدین علی اولاد الاعاجم و بصرفه عن فرات بن نبیة

هلم جزا تعطی هو لاه وینع هو لاه لعد فضبت عنه و حضرت نطفه  
 اولی روح ماسواه فذاه در ابات بسیار از بیان عرب و فارسی خبر خواهد  
 و بشارت طلوع تیر اعظم جمال انمع اقدس ایچ جل ذکره الا علی را داده اند  
 و سفارش بلینغ و تا کید کید فرموده اند تا آنکه دیگر اهل بیان مثل اهل  
 فرغانه محجب نامند و بعد از همه تا کیدات و سفارشات باز در عده اسم  
 عبات با مستغاث و بعضی او هام و ظنون از حال قوم محروم و محجب نامند  
 لهذا از برای رفع این خیالات فاسد ایشان چند اسم از بیان عربی  
 و توفیقات آن نطفه وجود و مظهر وجود مذکور میگردند تا دیگر شبهه  
 برای احدی باقی نماند من جمله در توفیع بجناب ملا بازر که یکی از حروف  
 حی بود و سوال از من بظهور الله کرده بود میفرماید آياك آياك <sup>ظهور</sup>  
 ان محجب بالواحد البیانیه فان ذلك الواحد خلق عند آياك آياك  
 ان محجب بکلمات ما نزلت فی البیان و از جمله واحد بیانی حضرت فدا  
 هستند که سیزده واحد می آید که عبارت از دویست و هجده صفت می آید  
 بصریح ابات نطفه اولی در ظل او هستند مع ذلك نهایت محذ بر  
 میفرماید که مبادا بواحد بیانی از انجمل بمثال محروم و محجوب کردی حتی  
 اینکه در همان توفیع خبر میدهند که نویسنده لفاه من بظهور الله <sup>مشیت</sup>

خواهی شد چنانچه میفرماید عدد حروف الاثبات مع نشانه واللام اعلیٰ فی  
 ثمانیه سنه بوم ظهور و ندرک لفاء الله ان لم ندرک اولاً ندرک آخره  
 لکن ایضاً بان الامر اعظم فوق کل عظیمه وان الذکر اکبر فوق کل کبر و جناباً  
 ملا بافرید شرف الفاسرف شد بکرمینه در دار السلام بغداد و دو مرتبه در  
 عکا و نصدیق امر مبارک را کرده و دیگر در لوح و عهد اکبر میفرماید در ذکر  
 من بظهور الله قوله جل و عز و قد کتب جوهرة فی ذکره و هو انه لا  
 یشار باشارتی و لا بما ذکر فی البیان بلی و عزیه تلك الکلمة عند الله  
 اکبر من عباده ما علی الارض اذ جوهر کل العبادة ینتهي الی ذلك <sup>فعلی</sup>  
 ما قد عرف الله فاعرف من بظهور الله فانه اجل و اعلیٰ من ان یکون  
 معروفاً بدونه او مستشیراً باشاره خلقه و اننی انا اول عبد قد امنت  
 و باشاره تا آنکه میفرماید آياک آياک بوم ظهور ان مخجیب بالواحد البیانه  
 فان ذلك الواحد خلق عنده و آياک آياک ان مخجیب بکلمات ما ترثنا  
 فی البیان ایضاً قوله تعالیٰ فی البیان العرب من اول ذلك الامر  
 الی قبل ان یجمل التمع کینونیات الخلق لم ینظره و ان کل ما رايت من مقام  
 النظرة الی ما کوناه لهما ما صبر حتی یفشی عن البیان نع اذا قل مبارک  
 الله احسن الخالقین و همچنین میفرماید بوم الضیمة علی ما انتم تدر <sup>کنز</sup>

من اول ما يطلع شمس الجاه الى ان يغرب خبر في كتاب الله عن كل الليل  
 ان انتم تدرون ما خلق الله من شئ الا ليرصد اذ كل لقاء الله ثم رضا  
 بعملون وفي يوم القيمة تدرك هذا ظاهرا فليستظرون فانا كنا منتظروا  
 ولكنكم الله تعملون ولقد ضرب الزوال وانكر انتم ذلك لا تعرفون من  
 يكن لغائه ذاك لغائي لا ترضين له ما لا يرضون نفس لنفس فليستدركن  
 حرف الاخر ثم حدكم تعلمون <sup>وهجین</sup> مبغض اريد فليستظروا من انتم كلام <sup>مجهول</sup>  
 اذا سمعتم ذكر من يظهر الله باسم القائم فليرافقن حرف القائم والقبول  
 ثم في سنة التبع كل خبر تدرون <sup>وهجین</sup> در بیان فارسی مبغض اريد  
 في الباب الخامس والعشرون الواحد الثالث <sup>ملخص</sup> من باب انك ظهروا  
 الله در هر ظهوره که مراد از مثبت او لیس باشد بجاء الله بوده و هست که کلمتی در  
 بجاء اولاشی بوده و هست هر نفسی که ایمان بظهور بعد او آورد کویا ایمان  
 آورده بظهورات او کلاً از قبل بعد در آن ظهور آنچه - فی الباب العاشر  
 من الواحد الخامس <sup>ملخص</sup> من باب انک خداوند از برای اهل بیان <sup>فضل</sup>  
 عظیم مقدر فرموده و برایشان اخبار امت گذارده و آن صیقلات از برای  
 رجال که ظاهر اوها تو باطن او و او است و اندک داده که در او نوشته شود  
 از آنچه از شمس نقطه مشرق گشته هر کس هر چه تواند از بحر جود او اخذ کند

که آنچه در آن صیقل نوشته شود اثر آن در نفس آن نفس ظاهر میگردد الحرف  
 بالحرف و النقطه بالنقطه و از برای مظاهر براه دایره نفس شمس حضرت با آن  
 فرموده و از پنج واحد فرار داده و هر واحد بر واحد که مدلی باشد بر حرف  
 قلنا بآین الله ما فی السموات و ما فی الارض ما بینهما و الله یحکم شیء محض ما  
 آنکه بر ضد و رافد ایشان نفس شمس حضرت مجتلی گردد لعل در بوم ظهور  
 آن پیر اعظم دلالت نکند آلا بر او و اذن فرموده ایشان را که آنچه خواهند در  
 از کلمات مشرفه از شمس وجود ذکر کنند که هر چه در آن ذکر کنند اثر آن در  
 نفس ظاهر میگردد الحرف بالحرف و النقطه بالنقطه اگر چه بدین دایره بر آن  
 نجی است که امیر المؤمنین در آن ذکر اسما ظاهر از کلمات او را نموده در  
 فرد و در ما بون حدی و در الف قیوم و در بآء سلطان و در جیم قدوس ذکر  
 نموده و از این جهت که بسم الله الا منع الا قدس در این ظهور ظاهر کرده  
 که از رتبه نقطه تا بیستم مراتب اربعه خلق و رزق و موت و حیات  
 جامع باشد و اگر با آنچه از آن بجز وجود منتشر گشته کسی عمل نماید مفاصل  
 را ملاحظه میکند اگر مشبه الله بر جبریان اضا جاری شده باشد و نیز  
 این دو حکم اینست که کل بیان خلق عالم اکبر است و همین قدر که در صیقل  
 یاد امر ظاهر شد و از حد هاء تجاوز نمود لعل در سنین خمس ظهور



من بظهور الله بشرفا پیمان با شمس حضرت فائز کرد که آنچه در هفتاد  
 و دو اثر نوشته شده تجمید او است و تزیین او از آنچه غیر دوستان او میگویند  
 و اگر کسی نزد او باشد از عطیه جوید او و ثمر آن را ظاهر نکرداند در خطوط  
 خمس یا بیست یا بیست و واحد چگونه در حق او ذکر می شود و حال آنکه شمس  
 وجود خود را باطل کرده و این از برای اینست که کل اهل بیان از حد و حد  
 بیرون نروند زیرا که در هیکل خمس محیط بر او است و در دانه او حقا  
 هاء است این است مراد از نزول او بعد از مردم باین دو عطیه عظمی و صغری  
 کبری در حین ظهور آن شمس از او طلعت قدم او و الهی کل در هاء  
 و او والد او بر در او بگله منقطع کردند اگر چه کور او فرقی نماید  
 سنبل پنجشنبه خواهد رسید بل پنجشنبه اسبوع بل پنجشنبه یوم بل پنجشنبه بل  
 پنجشنبه بل پنجشنبه عاشر از ناسه و هر قدر که توان ذکر نمود در فرج او  
 زیرا که نبوده بین مثبت و مابقی بین مثبت غریک بل لیزل قد خلواقه  
 بینها بینونیه الصفه مثل النار و احراره میشود که نار منخوف کرد  
 احرار ظاهر نشود با صباح مستفی کرده و نور او منور نکند امکان  
 که در آن مستفی گشته و همچین تصور کن کل امثال محبوبه را از جوهر  
 گرفته نامشهی الیه حد و حد و نظر کن در هیچ شان در کل این دو

و هب اکل الاصبکلا و لحدًا مثل انکه الان آنچه در قرآن میبینی در او <sup>کشت</sup>  
 نمیشود الاصبکل رسول الله ص که اگر آن نبود کینوتیشان مندرقت <sup>کشت</sup>  
 در ایمان باو و مظاهر او و آنچه از قبل الله باو نازل شده و هم چنین <sup>ظهور</sup>  
 مشاهده کن بعین یقین این جوهر واحد را که سابق است در کل شیئی که اگر در <sup>ظهور</sup>  
 ظهور من بظهور الله در هیچکلی غیر هبکل او دیده شود آن نیز <sup>مخفی</sup>  
 شده و لکن او اظهراست فرد او از خود او باو و آنچه او میکند فصد <sup>کند</sup>  
 او را آنچه در حق احتجاج بر او کند اینست معنی الله بر جمع الامر <sup>کله</sup>  
 انتم تعلمون انھی <sup>و فی الباب الخامس من التواحد الساس</sup> میفرماید  
 همچنین نظر کن در ظهور من بظهور الله که و فیکه آن ظاهر میگردد <sup>کل مؤمن</sup>  
 بیان در ذروه ایمان خود و انتظار خود ثابت و قائمند ولی <sup>تجرد</sup> ظهور <sup>اکبر</sup>  
 هیچ نفس از ایمان باو <sup>مخفی</sup> نشد صدق ایشان ظاهر و الا امر بازم <sup>بصر</sup> کل  
 هباء منثورا میگردد زیرا که آنچه دارند ازین خود از ظهور قبل او <sup>است</sup>  
 و فی الباب الساس من التواحد الساس میفرماید که <sup>کوبادیده</sup> <sup>می شود</sup>  
 من بظهور الله میباید بکل کله شهادتین را با اسم خود او است جوهر <sup>کل</sup>  
 دین که اگر بر نفسی نازل شود و فی الحین مؤمن باو نگردد آنچه در بیان مالک  
 شده محو میگردد و فی الباب التاسع من التواحد الساس میفرماید

هم بخداوند که وحد و احد لا شریک له بوده و هست که اگر نفسی در شرف  
 باشد که کل بیان داد لوح حفظ او بین عینی خود بیند و آنچه که در امکان  
 ممکن است با علی درجه فضل و نفوی رسیده باشد و کتاب انتم حفظ بر  
 نازل شود بنسب ایش که مجزورا با او بنا افتد خود اگر بقدر ظرف عینی صبر کند  
 پیش خود و نکوبد بقلب خود و لیکن خود خدا من عند الله لا یب فی آقا  
 کل یا الله و آیات موفون قد خود لی عند الله حکم ایمان بر او نشود  
 از بیانی که حفظ داشته و عامل بوده سر جوی با و نفع نبخشد و فطرت  
 تو چه در او نبوده که کلام محبوب خود را نشاخصه که اگر قلب آن جیل  
 با بد ان خسته الله مستدع کرد الخ ایضا در همین باب میفرماید  
 ای اهل ایمان مراقب خود بوده که مغزی نیست کل داد در بوم قیامت و طالع  
 پیشو بنه و حکم میکند بر آنچه خواهد ادتای وجود را اگر خواهد اعلا  
 میکند و اعلا وجود را ادنی میکند و فی الایات التالی من الواحد  
 الایس میفرماید و همچنین در بوم من بظهور الله خواهد دید که  
 کل میکند که ما از برای خدا عالمی و مجرد و احد مؤمن ولی اگر چنین  
 ظهور با و از برای خدا عمل کردند هر اینه صادقت و الا فی الهمین باطل  
 میگوید و فی الایات الثامن من الواحد الایس میفرماید و ان

من استدل بغير كتاب الله وآيات البيان وعجز الكل عن الاثبات مثلها فلا  
 دليل له ومن يرد معجزة بغيرها فلا حجة له ومن يدعي الآيات فلا ينظر  
 احد ولا يبدان بفرقة ذلك الباب في كل لغة عشر يوما مرة واحدة و  
 بتفكرت فيما نزل فيه بالليل والنهار و همچنين در همین باب میفرماید  
 فرض شد در بیان که اگر نفسی ادعا کند و آیه ای از او ظاهر کرد و احدی  
 منکرش نکرد و او را عقل بران شمس حضرت خرقی وارد نیاید <sup>آینا</sup>  
 در همین باب میفرماید اگر شنوید چنین امری و پیش ننگید ننگی امری  
 مقوده که سب حزن او باشد اگر چه در واقع غیر او باشد اگر چه این تصور  
 محال ولی همین قدر که ذکر اسم او کرد بر صاحبان حیا و بعدات که او را  
 محزون کنند احراما لاسمه زیرا که امر از دوشق بیرون نیست با او است  
 و حال آنکه خبر از او ممکن نیست که آیه ای بر هیچ فطرت نازل فرماید که چرا  
 ننگید بی حوق کرده باشد و حال آنکه شب و روز در انتظار او عمل کرده باشد  
 و اگر بر فرض امتناع کسی خود را نسبت داد و اکتفا دادند حکم او را با خدا  
 بر خلق نیست که حکم آن نماید جلالات لاسم مجبوم و حال آنکه چنین <sup>نفسی</sup>  
 نیست که تواند چنین مفای دادعا کند اگر در گوشت قرآن بهم رسیده  
 این گوشت خواهد رسید آیه ای <sup>تفسیر</sup> او دلالت بر صیاد شمس وجود او و عجز

کل دلیل است بر ضرر و احتیاج بوی و سبب این امر اینست بعد در بوم ظهور  
 حق قدمهای ایشان بر صراط مغز و بایه شیخی که در افتد ایشان است بر  
 مکتون وجود خود بان بیهوشی نکند که بگذرد کل کینونت و اعمال آنها  
 باطل گردد و خود خیر شوند الخ **وفی الباب الخامس والعشرون**  
**الواحد الیسایس** میفرماید ملخص این باب آنکه خداوند عالم را در  
 فرموده کل را که در نزد اسماع ذکر من بظهور الله بان اسم مرتضی بر خیزد  
 از مقام خود و بعد فاعد کرد اجمالا له من کتاب الله و اعظاما له من  
 نغمة الاولى بعد در بوم ظهور کی اظهار ارتقاع در فرد او نکند که  
 کل اعمال غیب از برای بوم شهادت که اگر کسی در کل هر خود هر وقت  
 شنید بر خیزد ولی یکساعت قبل از قبض روح بشود که ظاهر شده  
 با آنکه کتاب او باورسد که او منم با آنکه خود او بر او وارد شود و بگوید  
 منم و محبت قائم کند با پانیکه دین او باور پات و فی الحین حاضر نکند  
 از برای او مثل اهل قرآن و ساجد نکرد از برای منزل بیان کل اعمال  
 غیب او باطل میگردد که کو با هیچ نکرد مو اگر بر عکس باشد ثمری نمیشد  
 امد او اگر خواهد حضور میکند او را اگر دون حب در آتام غیب خود  
 او شامد شده اگر چه هرگز محب نشوند از رضای محبوب خود نمیشد

شد و کمال دقت در این نموده که لابد ملاقات خواهید کرد و او را که آن  
برای اسم او این نوع احترام دارید و عمل کنید ولی از برای ستای این اسم  
نکنید آنچه از برای اسم میگردید **فی الباب التاسع من الواحد الثانی**  
میفرماید بیبا باش بعین فواد خود آن روز که محجب غمانی و قیامت بر  
شود و تو خیر نشوی که بر خداوندت اختیار تو ولی اگر نشوی و او است اجابت  
من بظهور الله اگر قبول کنی **فی الباب التاسع من الواحد الثانی** میفرماید  
ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند که ثمرات لیل خود را باطل کنند  
اگر آنچه که مؤمن بیان هستند در چنین ظهور آیات او کنند الله  
دینا و لا نزلک به احدا و ان هذا ما وعدنا الله من مظهر نفسه لن  
ندعو معه شیئا و با آنچه بر او حسنها طاعت او کرده بد ثمره بیان را  
ظاهر کرده ابد و الا لا یق ذکر نیستید نزد خداوند ترسم بر خود کرده  
اگر نصرت نمیکند مظهر ربوبیت را محزون نکرده که ظاهر میشود بمثل  
آنکه من ظاهر شدم و عود میفرماید خلق بیان را و حال آنکه در قلوب  
شاخطور نکرده دون ایمان خود مان سرحت کنند در اجابت خدا  
و تصدیق با آیات او که او است اجابت من بظهور الله و تصدیق کلام  
او و هیچ شی را محبوب خود محجب نکند که اگر از کلام آن حکمی صادر شود

الى يوم القيمة خواهد بود و همچنان اهل جنت در جنت مستقر و اهل نارا  
 در نار معدب خواهند بود      وفي الباب الثاني من الواحد الرابع <sup>بغیر</sup>  
 و فهم بحق من يظهر افة که هیچ قسمی در علم خداوند از این اعظم تر نیست که  
 هیچ نفسی بر او یا بر مؤمنین او حریفی وارد نمیاورد الا آنکه قصد از برای  
 خدا میکند و میگوید از برای خدا میکنم و حال آنکه دروغ گفته و میگوید  
 بر خدا کرده و میکند ای اهل بیان تو تم بر خود نموده و بعمل خود حکم  
 نموده و قبول خود نموده و بر شئون آن محییة محیبت نامده که حجة الله <sup>ظهور</sup> برین  
 بالغت بر کائناتی      وفي الباب الخامس من الواحد الرابع <sup>بغیر</sup> میفرماید احببوا  
 کنای ای اهل بیان که ظهور اده ظاهر خواهد شد کیف بشاء الله و <sup>ظهور</sup>  
 دون حق در حق مکرده که ابا تا او حجت بر کل و اگر تا مل کند <sup>ببین</sup>  
 تصدق میکند چه فرقی در مجرم ما بین کل قرآن و سوره <sup>نیست</sup> <sup>توجد</sup>  
 في الباب الاول من الواحد الثاني <sup>بغیر</sup> میفرماید و هر چه بروی که تصور  
 کند بیخبر مشاهده میکند که این آیات از نشان بشریت بلکه مخصوص  
 خداوند و احداث است که بر زبان هر کس که خواست جاری فرموده <sup>چهار</sup>  
 نفر نموده و نخواهد فرمود الا از نقطه مثبت زیرا که او است مرسل کل  
 رسول و منزل ملکوت      وفي الباب الثالث <sup>بغیر</sup> من الواحد السابع <sup>بغیر</sup>

ملکوت

و گوید بدید میشود که کتب انصر حقیقت نازل میگردد در مؤمنین با و  
 استقبال میکنند حامله از اعتراف استقبال غریزی غریز خود را و نام میزنند  
 از برای آن ایشانند ارکان دین و شهدای جنین **و فی الباب السابع**  
**العشر من الواحد الثانی** میفرماید و چه بیان دارد که خداوند نور میکند  
 بظهور الله و چه بیان نور بر آن نور میفرماید با و **و فی الباب الثانی عشر**  
**من الواحد الثالث** میفرماید در ظهور مؤمن بظهور الله اگر کلام اعلیٰ اورد  
 شهادت بر امری دهند و او شهادت دهد بدون آنکه آن شهادت داده  
 شهادت او مثل شمر است و شهادت آنها مثل شیخ شمر است که در مقابل  
 ندهد و الا مطابق با شهادت او میگردد بد قسم بذات اقدس الهی که یک  
 سطر از کلام او بصیرت از کلام کلام اعلیٰ الارض بلکه استغفار میبکند از  
 این ذکر **و فی الباب الثالث عشر من الواحد الثالث** میفرماید  
 لا يجوز السؤال عن بظهور الله الا فی کتاب الخ و باز در همین باب  
 میفرماید هیچ چیزی از برای او از نفس خود او اعظم فریبده و نیست در  
 کل زبانی که کلمات او کلمات از بحر خود او مشرف میگردد و از ططام  
 فضل او مستثنی میشود و از مقام عز او مستثنی میگردد الخ **و فی**  
**الباب الثامن والعشرون من الواحد الرابع** میفرماید و در زود ظهور مؤمن



بظهور الله اعلم علماء با ادنای خلق بکائنات در حکم چه بیان ادنی  
 نصد بکنند و ان اعلم محجبت نمانند که در هر ظهور بعضی اتباع بعضی  
 داخل نامیکردند **وفی الباب الثامن من الواحد الحاشی من غیر باید**  
 فهم بدانش اقدس الهی جل و عز که در یوم ظهور من بظهور الله اگر کسی بک  
 آیه از او شود و تلاوت کند بخرات از آنکه هر مرتبه بیان را تلاوت  
 کند **وفی کتاب الثالث من الواحد السیاسی من غیر باید** ظهور  
 من بظهور الله خداوند عالم است که در چه حد از سن ظاهر فرماید <sup>اورا</sup>  
 ولی از مبدأ ظهور تا عدد واحد مراف بوده که در هر سنه اظهار بیان <sup>بهر</sup>  
 ظاهر کرد **و اما** نقطه بیان حجت را بر اهل بیان عام فرموده <sup>دیگر</sup>  
 نه عیانی باقی گذارده و نه مستغاثی و نه شبهه حتی آنکه در بیان در آن  
 موضعی که ذکر مستغاث را فرموده بضمیمه که نفسی بان محجبت شود و ان آیات  
 مبارکنا بنیت **فی الباب العاشر من الواحد السیاسی من غیر باید**  
 ملخص این باب آنکه در اسما الله هیچ اسمی تعادل نمیکند عددان با اسم  
 مستغاث و ان اعلی ثمره اسما است که بمنتهی الیه ظهور رسیده و در آن ظاهر  
 بنیت الا واحد اول و در واحد اول بنیت الا واحد اول که در قرآن رسول  
 الله است و در بیان ذات حروف السبع و قبل از قرآن عیسی بود و بعد از

بیان من بظهور الله اعراض در ظهورات مختلف ظاهر میشود و الا  
 مستوی بر اعراض که معری آن حد و ذات همان مثبت اولیه است که اعراض  
 او را منغیر میکنند و هیچ اسمی علی عدد از اسم منغاث نیست در رتبه  
 اسماء و بر عدد اللهم که اعداد طرح کنی واحد بعد واحد عدد اسم  
 بعد ناقص میشود و اگر با الف و لام حساب کنی اسم منغاث را عدد اسم  
 زاید میاید و در بوم پیامت مظهر آن ظاهر که مدلل بوده علی الله از این  
 امر شده که کل از جن این معناد نظیر شجره کتند آن شکل را بصحلی که حد  
 اسم منغاث در آن باشد زیرا که از مبدأ ظهور تا ظهور آخر خدا ذات  
 که چه قدر شود ولیکن زیاده از عدد منغاث اگر خدا خواهد خواهد  
 و در کور قرآن بدو و عود آن در اسم اعظم شد بنقص عدد آن در بسیار  
 خدا عالم است که تا چه حد رسد زیرا که در این معیار مثبت زیرا که تا  
 بین انجیل و قرآن بالفهم فرسید زیرا که شجره حقیقت در هر حال با نظر  
 مخلوق خود هر وقت بیند استعداد ظهور را در هر ایامی اقدام مستقیم  
 بشناساند خود را بکل باذن الله عزوجل زیرا که از برای او حرکتی و سکون  
 نیورده و نیست الا باقیه عزوجل ثم ان اینکه کل اسماء چون ظاهر  
 در حوال اسم الله و کمال کل اسماء میبوی این اسم است لعل کل نفوس در

بیان بلاغ ما بکن برسند که در همین ظهور حضرت توانند شمس حضرت را  
 در کعبه خود وظائف حول او کثرت و مراتب باشد که از آن عدد تجاوز نکند  
 اگر بان عدد برسد نفسی در بیان و شنود که ظاهر شده شجره حضرت  
 او است رجوع بسوی او اگر چه باین نماید لعل از نار حیات باید باین فضل  
 و هیچ فضلی اعظم در بیان از این اعظم نبوده و نیست اگر فرد دانند  
 و خود را از تار من بظهور آفتاب حیات دهند و در ظل نور او ساکن شوند  
 زیرا که ظهور او مبدأ خلق کائنات است و ذرات بعد از تمامیت در اجزا  
 قبل از ظهور او و همین قسم که در هر یکی هزار و یک اسم نوشته شود کمال  
 در سخن لعل باین سبب از ظاهر در اسما و محبت نماید و غیر الله نیستند  
 شاهد شود الا برضای محبوب خود فالخیرین انفسکم لله ربکم با سمانه  
 المحسنی کلها فان له الخلق والامر فی ملکوت السموات والارض وما  
 بینهما الا اله الا هو العزيز المحبوب انتهى تمام آیات باب مذکور نوشته  
 شد نادیدنی که تواند در خطبستان ظهور اعظم شبه نماید و هر جا  
 انصافی باشد می بیند که آیات در همین باب جواب اشخاصی که باسم  
 منقحات محبت یافته اند میدهد دیگر نامه رسید با آیات مذکور در  
 بیان زیرا بعد از ذکر اسم منقحات میفرماید از مبدأ ظهور تا ظهور آخر خدا

دانا است که چه نماید شود. **اَبَضًا** میفرماید در بیان خدا عالم است تا چه  
 رسد زیرا که در این معیار نیست و باز میفرماید **شجره حقیقت** در میان  
 ناظر است بخلاق خود مرفت که بیند استعدا و ظهور در میان استعدا  
 مستحقین پیش از آن خود را بکل و در بیانات بعد میفرماید **مراقب** باشد  
 که از عده اسم الله تجاوز نکند که اگر آن عده رسد نفسی در بیان نشود که  
 ظاهر شده **شجره حقیقت** بر اوقات رجوع حیوی او و در سایر آیات چنانکه  
 ذکر شد فی سطر الشرح تصریح میفرمایند چنانکه در توفیق **جانب صلا**  
 با فرود در بیان عربی فرموده اند و لکن بدیع و افسوس که اهل بیان ابتدا  
 بوصایا و ناکیدات و بیانات نقطه اول بدیع مساوی عامل شده اند  
 بجای آنکه **مراقب** که محض اینکه بفرماید من من بظهور الله و ملک آیه آن  
 هم مثبت خود ظاهر فرماید ای توقف نمایند و از عیان کنند و اگر هم  
 باین نمایند کاری نکند که سب خرد او شود بعد از آن و ظلمی تمام  
 نمودند که چشم امکان شبه افزاندیده **وَمَثَّ كَلَّ اَمْرًا بِرِسْوَلِهِمْ لَنَا**  
**وَجَادَ لَوَا يَا جَالِلٌ لِيَدِ جَنُودِ الرَّحْمٰنِ** و دیگر حضرت اعلی روح ماسوه  
 فدا میفرماید در بیان **طوبى لمن ينظر الى نظم جبار الله ويشكره**  
**تأية بظهور ولا مرقه** و در بعضی بیانات میفرماید **قل تعزيت يا الله**

الواحد البهاء قل تعزيت بالله الابهى الابهى الخ كذلك در  
 القصر که تفسیر بر سوره یوسف باشد ذکر فرموده اند و همچنین در  
 بو شهر و خطبه سفینه صغیره و خطبه عبد فطر یاد فرموده اند و  
 بیانات و کلمات نقطه اولی که در ذکر ظهور من بظهور الله در بیان ناسخ  
 و بیان عرب و در توفیقات و خطبه مناجات نازل کرده بسیار است  
 چنانچه اگر کسی بچین اوصاف در کلمات و کتب نقطه اولی ملاحظه نماید  
 نماید می بیند که مقصود اصلی حضرت از تمام آنچه که از قلم و لسان  
 مبارکش جاری شده بشارت ظهور و طلوع نیر اعظم جمال مدام حضرت  
 مجاء الله جل ذکره الاعلی بوده و چون خواستیم که این رساله مختصر  
 نوشته شده باشد لهذا ممکن نیست که همه آنها ذکر شود سبحان الله <sup>خطبه</sup>  
 فرما و مشاهده نما خبری بوده مگر آنکه از قبل در اخبار و احادیث و  
 آیات اشاره شده حتی ذکر اسم مبارک مجاء که اسم اعظم الهی است در  
 آیات و اخبار و ادهیه مذکور است از جمله در کتاب زاد المعاد <sup>مجلس</sup>  
 در شرح دعاء هر مخصوص شهر رمضان مینویسد که حضرت رضاً  
 فرمودند این دعای است که امام محمد باقر در حرما میخواندند و  
 میفرمودند اگر مردم بدانند عظمت این دعا را فرستند و سرحت آنجا

آن را هر سینه شمشیر از برای طلب این دعا کشیده با یکدیگر مثال میگردانند  
 اگر سو کند باید کم که اسم اعظم خداوند در این دعاست هر سینه را نیک گفته  
 و در فقره اول دعا مذکور است که **اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ جَهَنَّمَ بِأَجْهَاءِ**  
**وَكُلِّ جَهَائِكَ بِحَيِّ الْحَيِّ** و هر دعا شکر در او اسم مبارک بجاء ذکر شده در  
 شرح آن مفهومات که اسم اعظم در او است چنانکه در کتاب مذکور دعای  
 ام داود را در ماه رجب از حضرت صادق روایت میکنند تا آنکه صبر نماید این  
 دعا بسیار شریف و مشتمل است بر اسم اعظم خدا و در آن ذکر است **وَاللَّهُ**  
**وَأَهْلُ بَيْتِهِ** هر گاه احد از مصلحین **إِلَى اللَّهِ** را ملاقات کند اسد لال بنما  
 باینکه چگونه میشود که نقطه اولی در باره میرزا یحیی اسم اول عنایت نماید  
 و رتبه علیا عطا کند و بمرات نامیده شود بعد مرود کرده و کافر شود  
 و از حق اعراض نماید و از جمله ملحدین و مشرکین محسوب آید **جواب آنکه**  
**إِنَّهُ** امکان دارد چنانکه در قبل هم بیاری بودند که بحسب ظاهر **إِلَى اللَّهِ**  
**وَأَهْلُ بَيْتِهِ** بودند و در خواب بایبنداری برایشان وحی **إِلَى اللَّهِ**  
**وَأَهْلُ بَيْتِهِ** بیب عصبان و طعنان و مخالفت و نافرمانی **إِلَى اللَّهِ**  
**وَأَهْلُ بَيْتِهِ** کافر و طاغی و باغی و مرود کرده بودند و تا مشان از دفتر صلحا محوود  
**جواب آنکه** صلحا ثبت کرده بود و اول آنها چنانچه معروف است **إِلَى اللَّهِ**  
**وَأَهْلُ بَيْتِهِ**

بود چنانکه در کتاب حبیب التبر و روضه الصفا و دیگر از کتب نواریخ  
 مرفوضت که شیطان لعین پس از آنکه با ملائکه باستان بالارفت در طاعت  
 و عبادت بر پیشه مبالغه نمود که مفرتب درگاه حضرت احدیث شد بر پیشه  
 تعلیم داری فرشتگان مشرف گشت و چون بغی الحجان از مواضع اختفا  
 بیرون آمد بحسب طول زمان نوبت دیگر بسیار شدند و بدستور طریق  
 غوایت مسلوب داشتند بلبس هدایت و ارشاد ایشان را از خالو عبای  
 مستک نموده با فوجی از ملائکه از ایشان بر زمین شتافت و جمعی از مطیعان  
 بنی الحجان بدو پیوسته غزازیل یکی از ایشان را که موسوم بود بحلوت  
 بن بلاست برسم رسالت نزد علماء ارباب جهالت فرستاد تا ایشان را از  
 نافرمانی جناب کبریا و سبحانی بحد بر نماید و انعم بپیکار آن شخص را  
 هلاک ساختند چون از موعد مراجعت او صد سال در گذشت <sup>المیسر</sup>  
 دیگر پادشاهان امر را فرزد کردند آن گروه تا پالک او را بترکسته این قضیه  
 شنبه بارد دیگر نکرار یافت و کثرت آخر یوسف بن یاسف با مر غزازیل  
 میان ایشان رفته انعم فصد قیل او بفرزدند عاقبت یوسف بطاعت  
 انجیل از دم کرک اجل امان یافته خود را با بلیس رسانید و کیفیت حادثه  
 را معروف کرد پس بد و غزازیل جدا از استیجازه از ملک جلیلیا کرازان

کراخاه

کرامان را کشته در بسط زمین را پست حکومت بر افراشت تا اینکه خلاق عالم  
 همه کل آدم را خلق فرمود و ملائکه را امر فرمود سجده آدم و همه ملائکه اطاعت  
 کردند مگر ابلیس چنانچه حضرت رب العزیز در سوره اعراف خبر داده بقوله  
 جَلَدُ عَنَّا وَلَقَدْ خَلَقْنَاكَ ثُمَّ صَوَّرْنَاكَ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ  
 فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَهُ كُنْ مِنْ السَّاجِدِينَ یعنی هر اینست بمحقق بیافرید  
 شمار این مصور کردیم شمار این کهنیم مفرشتگان را سجده کند مردم  
 را پس سجده کردند ملائکه آدم را مگر ابلیس که او نبود از سجده کنندگان  
 قَالَ مَا مَنَعَكَ آلَا تَسْجُدُ إِذْ أَمَرْتُكَ گفت خدای مرا ای ابلیس را چه چیزی مانع  
 داشت نورا آنکه سجده نکردی آدم را چون فرمودم نورا سجده قَالَ  
أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ گفت من بهتر از  
 آدم ام فریدم از او و او را از گل قَالَ فَاصْبِرْ مِنْهَا  
فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ حال ملائکه  
 فرما بین قبل از خلقت و تصور حضرت آدم علور شده و مقام ابلیس را  
 که درجه پایه بود و بعد چه قدر پیش و خلیل شد و چگونه مورد لعن و  
 اهل عار گشت و دیگر از جمله کسانی که ایمان بخدا داشت و در عبادت  
 و بندگی همیشه عالی رسیده بود و بعد مردود شد بلعم با عور چنانچه



حکایت آن در فصل بیست و دوم الی بیست و چهارم سفر اعداد نورانی مذکور  
 است منجمله اینست که خدا با وی تکلم میفرمود و در یک شیخ بر صبیح  
 عبادت که در مقام ایمان و عبودیت و بندگی بمقامی رسیده بود که  
 منجانب الدعوة کرده بود و بعد از آن وعاصی و مشرک شد و در یک ازا<sup>وار</sup>  
 و صاحب مقام عالی و مرتبه عالی بود ای اخگر بومی بود که از حواریین بود  
 و عاقبت بطبع می پاره نفره حضرت مسیح را با شرار ناس نسیب نمود تا آنکه  
 آنحضرت را صلیب نمودند و بمحورای مذکور نامش از دفتر ابرار محو و در  
 جریده اشرا ثبت گردید و اگر اعتقاد اهل بیان این است که هر گاه در  
 باره نفسی هیچکس ظاهر ذکر خبری فرماید و اعطای رتبه و مقامی نماید  
 دیگر امکان ندارد که تغییر کند و باشد بل باید پس چرا اهل بیان در  
 باره اصحاب رسول خدا با اینکه از خواص و مؤمنین اولیه بودند بد  
 میکنند و رد میکنند و از اهل ایمان و اسلام عند امتد با وجود آنکه  
 در حق ایشان مکرر آیات قرآنی نازل شد و در منزل حدیثیه درند<sup>کاب</sup>  
 نظر انساب خواجسته کاینات بودند و با آنحضرت بیعت کردند و آن  
 را بیعت الرضوان گویند کما قال الله تبارک و تعالی فی سوره الفتح  
 لَقَدْ دَخَلِي اللَّهُ عَمِلُ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يَبَايَعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا

فِي فَلَوْ لَيْتُمْ فَاَنْزَلَ اِلَيْكُمْ عَلَيْهِمْ وَاَتَاكُمْ فَخَافْتُمْ بِمَا بَعَثَ اللهُ مِنْكُمْ خِذَا  
 تعالی خوشنودگشت از کرویدگان صحابه و فتنید که بیعت کرده اند با خود در  
 درخت سمرقند میداند خدا بطالی نچرد در لهای ایشان پس فرمود بر شما  
 از مشرکان ایشان و پاداش داد ایشان را فتحی قریب و دیگر در سوره انفال  
 در باره اصحاب حضرت رسول خدا نازل و الَّذِينَ اٰمَنُوا وَاٰجَرُوا وَاٰجَرُوا  
 فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَاَلَّذِينَ اَوْفُوا وَاَوْفُوا وَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَّهُمْ مَغْرَبٌ  
 وَرِزْقٌ كَرِيمٌ یعنی و آنانکه کرده اند بجهد و رسول هجرت نمودند و جهاد  
 کردند در راه خدای و آنانکه جای دادند و پاری کردند آنرا و ایشانند  
 مؤمنان راستی بر ایشان است امرش از خدای و روزی بنکو شبهه نیست  
 که اصحاب پیغمبر ایمان آورده بودند و از جمله مهاجرین بودند و در حد  
 انحصار بر غیر مهاجران در غزوات میرفتند و همچنین میفرماید الَّذِينَ  
 اٰمَنُوا وَاٰجَرُوا وَاٰجَرُوا وَاٰجَرُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ بِاٰمُوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ اَعْظَمَ  
 دَرَجَةً عِنْدَ اللّٰهِ وَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْغَاثِرُونَ يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ  
 وَرِضْوَانٍ وَّجَنَّاتٍ لَّهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّبِينٌ خَالِدِينَ فِيهَا اَبَدًا اِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ  
 اَجْرٌ عَظِيمٌ یعنی آنانکه بگردیدند بخدای هجرت کردند از دار خود و  
 جهاد کردند در راه خدا بیدل کردن مالهای خود بر مجاهدین و خسته

اسباب قال و نفسهای خود بزرگترند از روی درجه یعنی بلندترند  
 و قدر خدا بنفالی و ان کرده ایشانند رسنگاران مرده میدهند <sup>ن</sup>  
 و پروردگار ایشان بر حقی فائز از او خوشنودی کامل و بخششها  
 ایشانرا باشد در ان بوسناغها نعی دائم و باعطاء در حالیکه ان کرده  
 جاوید باشند بدرسنگ خدای ترو او است مزی بزرگ و همچنین <sup>مستفید</sup>  
 در سوره نوبه **اَلَا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللهُ اِذَا خَرَجَ الَّذِيْنَ كَفَرُوا**  
**مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ اِذْ هُمْ فِي الْغَارِ اِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ اِنَّا نَرَى اللَّهَ مَعَنَا**  
**فَاَنْزَلَ اللهُ سَكِيْنَةً عَلَيْهِ وَاَنْدَءَ بِجُنُوْدٍ لَّمْ يَرَوْهَا وَاَجْعَلَ كَلِمَةَ الَّذِيْنَ**  
**كَفَرُوا السَّمْعٰى وَاَكَلِمَةَ اللّٰهِ فِي الْعُلَمٰى وَاَللّٰهُ عَزِيْزٌ حَكِيْمٌ** امت سیدان  
 صلوات الله علیه <sup>الاصحاب</sup> فالند با اینکه در وقت هجرت اشرف کائنات  
 از مکه غیر از ابابکر کوی در خدمت انحضرت بنود و بصاحب ابابکر انحضرت  
 بارشور توجه فرمودند و چنین معلوم میشود که فاطمین با بن زحرافا  
 چندان اعتقادی با قول انبیا و مرسلین ندارند **يَقُولُوْنَ يَا قَوْمِ اِھِمُّ**  
**مَالِنَا فِیْ قُلُوْبِنَا زِبْرًا مَّا كَانَتْ مِثْلَ شَتَابِنَا** میباشند با بن مقلات و اصبه  
 معوقه خارصه و کسکو عیب نمودند و فی الواقع عیب عجز بالقبه الحبه است فرمان لا  
 رطب الا بایر الا فی کبابین حتی محل بروز و ظهور و طلوع خلائج

مثال مظهر ذوالجلال داد فرغان خبر داده خواندنی سوره یونس  
 وَ اللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بَعْنِي  
 و خداوند بسوی دارالسلام دعوت میفرماید و هدایت مینماید هر که  
 را که بخواند بسوی صراط مستقیم یعنی دین حق و طریقه الهیه و ملت  
 که دارالسلام بغداد است و اظهار امر مبارک و تجلی الهی در بغداد شد  
 و همچنین میفرماید در سوره انفصام لَمْ يَكُنْ دَارَ السَّلَامِ عِنْدَ رَيْحِمٍ وَمَوْجِبٌ لِيَعْمَرَ  
 بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ یعنی مخصوصست از برای نوسنن با ايات و ظهور  
 الهیه دارالسلام در فردرب خودشان در حالتیکه او است مولا پشانا  
 و دوستشان و دیگر دلیل اعظم و برهان اتم افوم و حجه تا  
 و تهنیه بالله کامله ايات بدیع او است که چون عیث ها اطلالها  
 و عمارات از جناب فطرت و سماء مثبت از لسان اقدس ایشان نازل  
 معادل جمیع کتب سماوی بل ازید در آیام خلقت بشد ریکه کتب در  
 تنزیل از عهد مخیر برآمده اند موجود است با اینکه نقطه بیان  
 ما سواه فداء میفرماید هر گاه یک ایه از او ظاهر شود و بفرماید  
 قصد حق نماید و گمانیکه در چنین تنزیل ايات بودند و مخصوص  
 شرف میدانند که از تصور و ادراک بشری بیرون بوده است

و معجزه اعظم دیگر که مثبت عجز جمیع ام کردیده استقامت آن جمال  
 الهی و مبدا و منتهای ظواهر و باقیات است که چشم امکان چنین استقامت  
 ندید و گوش ادب این چنین هنگامه نشنید از بد و ظهور نقطه اولی  
 اوقات که در طهران شریف داشتند و پادربغداد و استنبول واحد  
 و عکایه همیشه هدف سهام مشرکین و محل ورود و قریب امطار بلایان  
 جمیع جهات در کل چین بودند و این معلوم است نسبی که با علی آقا پهلوی  
 و مملوک را با مرید بد و کتاب و دین نان دعوت فرماید جمیع ادیان برود  
 فایم کنند و در منقش اقدام و امر نمایند چنانچه چندین بار در ایران  
 نمودند و در محنت سلاسل و اغلاش بودند از امر نفی از ایران کردند  
 و در ایام توقف در بغداد الله جلیم که چه قدر اعدا اظهار غل و بغضا  
 نمودند علای کربلا و نجف و مخصوصاً شیخ عبدالحسین طهران که آن ایام  
 در عراق عرب بود لیل و نهار استراحت و حیرت در صدد قطع شجر مبارک  
 الهیه بودند بالواط و ادب اش حکم و سفارش نموده بودند که روزی شب  
 در هر محل مکان که این مظهر رخاوت را ببینند بقتل رسانند و لکن  
 بد الله قویا بدیم و اراده الله غلبت اراده اعم با این همه اعدای  
 نشد همیشه بر نفس نورانی مشهود نظر عالی مآدان بود و هرگز نخواست

او را اخذ نمود و در اعلیٰ مراتب سکون و استقامت و اطهانتان در اعلا  
 امر الهی مشغول بودند و در کبریه قدر از خوارق عادات و معجزات با مرآت  
 که از آن مظهر سما و صفات الهی مشهود است و دشمن و آشنا و بیگانه <sup>شد</sup>  
 وجه قدر اخبارات عظیمه که از قبیل در الواح منقره دادند و از بعد <sup>رفع</sup>  
 یافت از آنجمله خبریست که در لوح رومی که منصوص سلطانه عثمانی <sup>الغز</sup> عبد  
 خات با و میدهند بعد از چند فقره از اباست حکمات که از بعضی ظلهای  
 حاکمیت میفرماید سوف تبدل ارض الترو و ماد و عها و شخرج من <sup>ملک</sup> بد  
 و مظهر الزلزال و بر نفع العواید و مظهر القناد فی الاقطار و مختلف <sup>مور</sup> الا  
 باورد علی هؤلاء الاسراء من جنود الظالمین و یعتبر الحکم و یشتد الا  
 بحث بنوح الکئیب فی الخصاب و ینکی الاشجار فی الجبال و یجری الدم من  
 الاشياء و روی الناس فی اضطرار عظیم و دوازده سنه از نزول و از انزال  
 لوح رومی که گذشت قراع دولت روس و دولت عثمانی و اشد چنانچه  
 تضلیلان محاربه و غلبه دولت روس بر عثمانی در جراید و صحایف  
 و کتب نوارنج مرقوم و مطبوعه و بالاخره ارض منیر که ادوینر باشد  
 قطعات آخری از ملک خارج از تصرف دولت عثمانی شد و همچنین <sup>سلطنت</sup>  
 و حکومت خیر یافت عبد القرمز خان را اولیای دولت خود را منزول نمودند

و برادر کوشش را بسلطنت برداشتند و سلطان مغرور با آن حال بزرگ  
 راجسند این پادشاه غرور و سلطان مغرور مقصودش از توفیق حال قدم  
 و امضای سفرای دول و فتوای علمای مال از ادره بکجا و جبر مؤید در  
 اینجا اهلاک و افتاء طلعت مغرور و مظهر مبعوث بود چه که عکا حسی بود  
 منین و حصین بخدمت نظامت موصوف و بیدک اب و هوا معروف بجد  
 که میگفتند هر غنچه که از اول عکا طبران نماید ممکن نیست که از اخر عکا  
 بسلامت بگذرد بلکه بواسطه بدی هوا بمرض مبتلا شد بر زمین می افتد  
 دیگر معلومست امرجه لطیفه و طبایع دقیقه رفیقه طیبه در چنین عکا  
 با این آب و هوا امکان دوام و بقا ندارد و این اخر تدبیری بود که مدینه  
 امور دولت و مملکت و حافظین زمام ملت و شریعت همه اخلاص دار الهی  
 و اطعماء سراج منبر سجائی نمودند و بقیه داشتند که پس از چند ماه  
 تابع و مشوع و خادم و مخدوم تماماً مریض و بیجان شده اثری از  
 احدی باقی نماند و لکن پس از ورود طلعت مقصود بان ارض مبارکه که  
 مقدسه که محل ظهور و بروز جمیع وعده های کتب سماویه بود در حال  
 معبود و در تالیف نمود بود چنانچه بعضی از آن را در او اهل فضل و تقوی  
 نمودیم از اثر کله مبارکه سوف بشیر با عا و هوا عا تفسیر کلی بود

ابو جواد

اب و هوای عکاظ بد شد و از خرابی و بعمارت و آبادی بخاد جمع آید  
 شد و ما من احباب کردید و لکن عبدالعزیز بن عثمان و اولیای دولت او که بقصد  
 اصلاح و اعدام سبک کل ظهور اجرای این حکم نمودند جمیع بکمال ذلت و خوار  
 برابر راجع شدند **پُرِيدُونَ اَنْ يُطْفِئُوا نَارَهُمْ** یا توایم و بآبی الله الا  
**اَنْ يَهْتَمُّ نُوْرُهُ وَاَنْ يَكْفِرَ الشِّرْكُوْنَ** و دیگر خبری که از قبل فرموده و بعد بظهور <sup>رسید</sup>  
 اخبار بزوال سلطنت و ذلت ناپایون پادشاه فرانس است که در لوح با این  
 نازل شد چون قبل از این لوح مبارک لوح دیگری مخصوص ناپایون نازل و  
 ارسال شد و پیش از دعوت سایر ملوک امرا با امر الهی خوانده و بخدمت و نصیحت  
 امر الله مامورش فرموده بودند چون ناپایون مدعی شده بود که وجودین  
 جهت رفع ظلم مرطالی است از هر مظلومی از هر دین و مذهب که باشد  
 این کلمه و ادعای او در محضر مبارک ذکر شد فرمودند که ما او را امتحان می  
 نمایم هرگاه بنصرت این طایفه مظلوم قیام نمود صادق است و در دعوی خود  
 بجوای حق تکلم نموده لهذا لوح اول فرستاده شد اغنا نفود و اینچه در  
 لوح مرثوم و بان مامور بود عمل نکرد و این مغذیه درین بود تا بعد از روز  
 جان فدم بجا که اراده مبارک بر تبلیغ ملوک ارض مطلق یافت من جمله این  
 لوح مبارک تا ناپایون فرستاده شد و در این لوح اشاره قبول عمل



سابق و میفرمایند و هرگاه کسی خواسته باشد در دست مطلع شود لوح با این  
 قرأت نماید و در این مقام چند آیه از آنکه شاهد بر مطالب ذکر میباشد  
 خواهد شد **بما فعلت مختلف الامور فی مملکتک و نخرج المملک من کفک جزاء**  
**عناک اذا نجد نفک فی خسران مبین و ناستد الزلازل کل الیام انک**  
**الایان تقوم علی نصرتک هذا الامر و تدبج الروح فی هذا السبیل السنیم**  
**اعتزلت غمنا و غریبنا لا بد و هو سوف یزول الایان نتمسک بهذا العجل**  
**و دزدی این که دزدی در آتک و انت من الغافلین پس از نزول این آیات**  
**چند سنه بعد در یک المان برید و انت قرانته کتکر کشید با اینکه ناپلیون <sup>کمال</sup>**  
**غروب دولت المان را چیره حساب نمینموده از اثر کلمه الهیه ندا برش غیر منفرد**  
**و مضامین افکاش آنچه معکوسه شخیصد عاری از سخت و نواج شد و سهام**  
**ذات داماج هم مملکت از دستش بیرون رفت هم خود دستگیر دشمن کردید**  
**با آنکه از فرط تحوت و غرور تنک از جاوس بر سر برداشت در فضل همین سخن**  
**دایم بر شاهین ذلت و مسکنت کشت قاعنبر و ابا اولی الایصار و از این قبیل**  
**امور در این ظلمت بسیار واقع شده ذکر همه آنها در این رساله ممکن نه و از برای**  
**اعلی بصیرت و طالبین طرفی حضرت آنچه ذکر شد کافی است و دیگر حال اندم**  
**جز ذکر الاعظم مکرر از ملوک و رؤسا و علما خواستند که محلی از آن**

کنند و آنچه را که دلیل و حجت میداند از حق بخوانند تا ظاهر فریاد  
احکامندام نشود از جمله در لوح حضرت سلطان ایران بعد از اقامت  
لبان پاری مایع بفرماید فوله جل زکرة ايسلطان سنات رحمت  
این عباد را مغلوب فرموده و بشرط احدیه کشیده گواه عاشق صادق  
استین باشد و لکن بعضی از علمای ظاهره قلب انور ملک زمان را  
نسبت بچرخان حرور سخن و فاصدان کعبه همان مکتور نموده اند بکا  
رای جهان ازای پادشاهی بران فرار میکردند که این عبد با علای  
میشد و در حضور حضرت سلطان ایشان حجت و برهان می نمود این  
حاضر و از حق امی که چنین مجلسی فراهم آید تا حضرت امر و رسالت حضرت  
سلطان واضح و لایح کرده آنچه و هرگاه نفسی بفرات تمام لوح  
فائز شود مشاهده مینماید که بر پادشاه و رعیت و عالم و جاهل بر نفسی  
انام حجت فرموده که از برای احدی مجال انکار و اعراض نکرده شنیده  
که حضرت سلطان لوح مبارک را نزد حاجی ملا علی کنه فرستاد که جوانی  
بنوید با تکلیفی بیان نماید حاجی گفته بود که صاحب این نوشته در  
سلطنت و خیال جنگ و نزاع با دولت دارد و دیگر از جمله  
از علای خواستند که بر امری متفق و مجتمع شوند و از این برهان حجت فرمایند

دهنده تا حق ظاهر فرماید او فانی بود که در دارالسلام بغداد نشریف  
 داشتند رسولی از جانب علما بحضور مبارک مشرف شد و در علوم و فنون  
 ما خبر بود و از حال قدم جل ذکره الأعظم سؤالات غلبه نمود جوابهای کافی  
 شنید و بعد اعجاز دیگر خواست آنرا نیز مشاهده کرد و ایمان آورد و بعد  
 او را بصورتی علما بر سالک فرستادند که بگویند ما منفق شوید بر یک امر و آنرا  
 از حق نخواهید تا بجهت شما ظاهر فرماید چنانچه در لوح امر ذکر این فقره را  
 بفصیل بفرماید قوله تعالى يا اهل القدام اذكر للام ما ظهر في الطرف  
 اذ جاء رسول من معشر العلماء وحضر لقاء الوجه وسئل عن العلوم اجبتا  
 يعلم من لدنا ان ربك لعلام الغيوب قال تشهد عندك من العلوم ما  
 لا احاط به احدا ثم لا يكون المقام الذي ينسب اليك فاننا بما يحسن  
 عن الايمان بمثله من على الارض كلها كذلك فاضى الامر في محضر ربك نعم  
 الودود فانظر ما ذكري اذا انصرفت فلا اطاق قال امنت باقعه الغرير  
 الهجو اذ هب الى القوم فل اسئلوا فاشتمتم انه هو المصدع على ايشاء الا  
 بجزوه ما كان وما يكون فل باعشر العلماء اجتمعوا على امر ثم اسئلوا اذكم  
 الرحمن ان اظهر لكم سلطان من عنده استوا ولا تكون من الذين هم  
 يكفرون قال لان طلوع فجر العراق ومنت سجد الرحمن فام ورجع الى القوم

با من لدی الله العزیز الجبیر <sup>مضت</sup> آیام معدودات و ما رجع الینا الی  
 ان ارسل رسولاً اخر اخبار ان القوم اعرضوا عما اذادوا و هم قوم صاغرون  
 كذلك <sup>نظروا</sup> قصی الامر فی العرفان شیخ علی ما اول و انشر هذا الامر فی الایام  
 و ما انبیه احد کذک فظننا ان کنتم تعلمون لعمری من سئل الایام فی  
 العرفان الخالیه لما اظهرت له کفر یاقه و لکن الناس اکثرهم غافلون ان الله  
 فضأ ابصارهم بنور العرفان یجدون نجات الرحمن و یقولون الیه الا انهم هم  
 المخلصون الخ خلاصه کلام چون پیغام جمال قدم رانند عمارت سائیده و آنچه  
 دیده و شنیده بود ذکر نمود علما گفتند بالفرض با برامی متفق شدیم و انرا <sup>حق</sup>  
 فرار دادیم شاید ایشان نمودند انوقت تکلیف چیست ای بابا بن شخص <sup>مؤمن</sup>  
 شوم و از مطاعت دست کبیده مطیع کردم حاشا ثم حاشا از ضرورت با  
 مذهب بگونه بگذریم و از جا بجا و جا باصا چگونه قطع نظر و توجه غایبیم  
 مکنه ضرورت مذهب است که قائم بر امام حسن عسکری و از بطون <sup>خویش</sup>  
 تولد یافته و در سرداب سمره غایب شده و از جا بلباس بیرون آورده  
 انجا سلطنت بیاید و هر وقت کفر عالم را فرو گرفت ظاهر میشود و ما هم  
 اجابت و اطاعت او ما خیریم و در رکاب او جهاد خواهیم نمود و بعد از آنکه  
 قائم را بکزن دیش دار شهید کند باید سید الشهداء به دنیا رجعت فرماید

در زمان همین فر مطهر از صریح بیرون آید و جمیع شهدا همین قسم از فرها  
 خود بیرون آمده دور آنحضرت مجتمع شوند و بعد آنحضرت چندین هزار سال <sup>این</sup>  
 سلطنت نماید ما چگونه این عقاید حقّه خود را بسبب دیدن معجزه که از ایشان  
 ظاهر شود بخیر و بهم احراز این طریقه ناز و اجبت و اجتناب و اعراض <sup>از</sup>  
 شخص یا حر لازم و حتی الامکان باید در دفع شان کوشید و دین را بقلع و  
 این طایفه نصرین نمود. حال از اهل انصاف سؤال مینمایم که این علما جواب  
 خدا را چه خواهند داد هرگاه این معاذیر در عدم تصدیق منظر ظلم و عند <sup>الله</sup>  
 مقبول و مورد عتق پس باید بجهود و محوس و نصاری هم عند الله مواخذ <sup>ن</sup>  
 منقول نباشند چه که آنها هم مثل همین ظنون و اوهام نمک جستند و بر  
 طلعت عسکو و حال احمد اعراض نموده و اعراض کردند و در دین خود ثابت  
 و مستقیم ماندند و از عدل الهی بیداشت که ام سابقه را بسبب اعراض از ظلم <sup>ت</sup>  
 بعد در نار معذب فرماید چنانچه در چندین جای قرآن و عدّه نارا با آنها فرموده  
 و مسلمین را وارد جنت نماید با اینکه دلیل همه در اعراض از حق مثل هم است  
 پس باید با جهود و محوس و نصاری با مسلمین در جنت مقام دهد و با  
 مسلمین را با آنها در محنت و مشق ثالث ندارد و جواب بعضی مطالب <sup>مورد</sup>  
 که علما یثیمه از اضرار که بذهبت دانسته و از حق اعراض کرده اند در این کتاب

ذکر شد و بر خواننده منصف معلوم خواهد شد که آنچه گفته و میگویند  
 محمول و موهومست مظاهر کلبه الهیه اجل از بقند که باین اذکار <sup>و غیر</sup>  
 و باین اوهام و ظنون شناخته شوند دلیل اقباب انوار است که عالم را  
 احاطه نموده و برهان شمس حقیقت آیات و آثار و استقامت و تربیت و  
 جذب با فله و قلوب و سخنان بسیار طوار و اخلاق تقوی است <sup>دور</sup> <sup>سلطان</sup> <sup>خضر</sup>  
 یک ابر از سماء مثبت رحمن نازل که فی الحقیقه میزان خویم و قطاس <sup>مستقیم</sup>  
 از برای غیر من از باطله قوله تالی <sup>دلیل</sup> بقدر احسان بنکالم من <sup>تلقا</sup>  
 نضه بما پیش خضر علیه السلام من کل و ضیع و شریف لا فوالله <sup>عالم الظلم</sup>  
 اسرار انتم الامن کان مؤیدا من لدن مقدر و قلوب <sup>بغی</sup> <sup>ایا</sup> <sup>می</sup> <sup>سود</sup> <sup>اند</sup>  
 یکی از احاد و افراد بشر از پیش نفس خود تکلم نماید یا امر که <sup>جمع</sup> <sup>بسیار</sup> <sup>از</sup> <sup>امر</sup> <sup>جمع</sup>  
 مخلوق از وضع و شریف بر او اعتراض و شورش نمایند و آن شخص <sup>مستحق</sup>  
 باید زخم بانگ که او سخت ظلم و وجودم را اسرار زدم کمی <sup>نمی</sup> <sup>تواند</sup> <sup>مکرا</sup>  
 و پدید بوده باشد از جانب خداوند مقدر توانا <sup>فی</sup> <sup>الحقیقه</sup> <sup>دلیل</sup> <sup>است</sup>  
 ادعا و برهان حقیقت و حقیقت جمیع اینها این مطلب عالی و امر <sup>مستحالی</sup>  
 و هر نفسی هم این دلیل را ادراک <sup>نمی</sup> <sup>تواند</sup> <sup>مورد</sup> <sup>من</sup> <sup>است</sup> <sup>تلقی</sup> <sup>و</sup> <sup>من</sup> <sup>له</sup>

بهدان الله غنی حمید و الحمد لله رب العالمین

